



چرا برنامه تعدیل ساختاری خشونت‌زا است؟

نیم‌نگاهی به ریشه اقتصادی
اعتراضات شهری دی‌ماه ۱۴۰۴

شماره: ۳۱۷-۶/م/پ | تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴

گزارش ۱۵-۵-۲۱۷

 RCTABRIZ . IR

 RCTABRIZ_IR

 RCTABRIZ

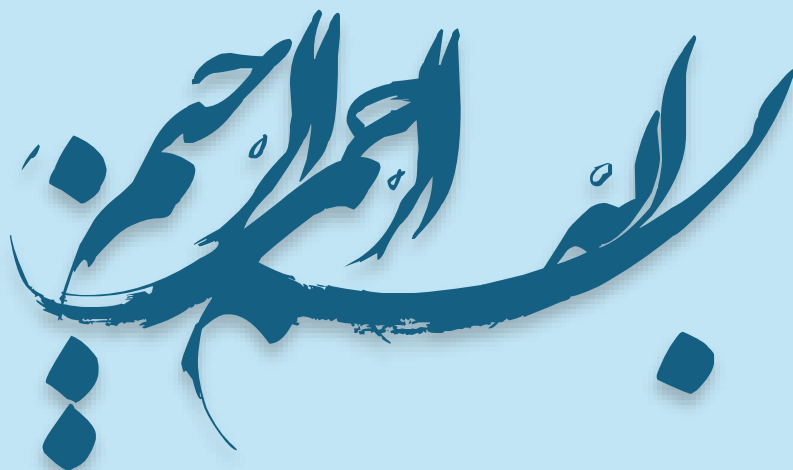
 RCTABRIZ

 RCTABRIZ

 RCTABRIZ

 RCTABRIZ

متن (PDF) از طریق سایت مرکز به نشانی rctabriz.ir قابل دریافت است.
آدرس: بزرگراه پاسداران، ورودی فرشته جنوبی، ساختمان شورا، ضلع شرقی طبقه اول



عنوان اصلی: چرا برنامه تعدیل ساختاری خشونت‌زا است؟

عنوان فرعی: نیم‌نگاهی به ریشه اقتصادی اعتراضات شهری دی‌ماه ۱۴۰۴

پدیدآور: یاور احمدپور ترکمانی

ناظر: معاونت پژوهشی مرکز

نوع و شماره گزارش: یادداشت (۱۵-۵-۲۱۷)

شماره: ۳۱۷-۶/م/پ | تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴

متن (PDF) از طریق سایت مرکز قابل دریافت است

این متن در پرتال جامع مطالعات شهری ایران بارگذاری شده است

دریافت نظر و پیشنهاد: rctabrizc@gmail.ir | ۰۴۱-۴۱۵۱۰۴۱۲

آدرس: بزرگراه پاسداران، ورودی فرشته جنوبی، ساختمان شورا، ضلع شرقی طبقه اول



چرا برنامه تعدیل ساختاری خشونت‌زا است؟

نیم‌نگاهی به ریشه اقتصادی

اعتراضات شهری دی‌ماه ۱۴۰۴

شماره: ۳۱۷-۶/م/پ

تاریخ: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴

حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به مرکز پژوهش‌های شورای شهر تبریز است.
متن (PDF) از طریق سایت مرکز به نشانی rctabriz.ir قابل دریافت است.
آدرس: بزرگراه پاسداران، ورودی فرشته جنوبی، ساختمان شورا، ضلع شرقی طبقه اول

چکیده

در چارچوب مقاله حاضر، خشونت‌زا بودن برنامه تعدیل ساختاری و شوک‌درمانی در اقتصاد ایران را بحث می‌کنیم. از لحاظ نظری و روش‌شناختی، برنامه تعدیل ساختاری، برنامه‌ای تقلیدی و ترجمه‌ای از «یک بهترین سرمشق خارجی» و در قالب ایده «یک قبا برای همه» تجویز می‌شود (راه‌حل محوری). با توجه به این‌که مسئله محوری و شناخت تشخیصی از مسائل و شرایط محیط بومی در این رویکرد فدا می‌شود و نیز با توجه به این‌که بنیان فکری-فلسفی برنامه تعدیل بر نظریه اقتصاد نئوکلاسیک بنا شده و غالب مفروضات این نظریه با شرایط موجود اقتصاد و جامعه ایران نامتناسب است (مفروضات آن نظریه در شرایط موجود ایران تا حد زیادی غیرواقعی هستند)، پیامدهای اجرای این برنامه با وعده‌های آن تعارض دارد به‌خصوص که منافع طیفی خاص، باعث می‌شود که آن نظریه به‌مثابه بزرگ علمی برای غارت اموال عمومی استفاده شود و از برخی ظرفیت‌های محتمل آن نیز استفاده نشود. لذا در کنار مباحث نظری و روش‌شناختی، وقتی در یک اقتصاد رانتی مثل ایران، ظرفیت بوروکراسی و دموکراسی دولت، اجرای این برنامه را پشتیبانی نکند، بستری برای ناکامی اقتصادی و سیاسی و خشونت اجتماعی فراهم می‌کند. در این مقاله، در قالب رویکرد مسئله‌محوری و نظریه نهادگرایی جدید، خشونت‌زایی برنامه تعدیل را بر اساس تأثیرات سوئی که این برنامه بر متغیرهای سرنوشت‌ساز مثل، اشتغال و بیکاری، تکنولوژی، خدمات بخش عمومی، بخش مالی، بخش تولید، و امثالهم می‌گذارد بررسی می‌کنیم. با توجه به زمین‌گیر شدن اقتصاد ایران در دوره ۳۷ سال اجرای برنامه تعدیل ساختاری، پیشنهاد می‌شود که گذار از وضع موجود به وضعیت مطلوب در چارچوب مبانی نظری نهادگرایی جدید و تأکید بر مطالعه و مشاهده وضع موجود جامعه ایران و لحاظ اقتضای شرایط و مسائل آن صورت گیرد نه با تقلید طوطی‌وار برنامه‌ها، سیاست‌ها، طرح‌ها و پروژه‌ها از یک بافت دیگر. البته این مهم، منافاتی با استفاده از تجربیات دیگران ندارد.

۱- مقدمه

با توجه به این‌که برنامه تعدیل ساختاری و شوک‌درمانی، چه وقتی که از سوی نهادهای بین‌المللی تجویز شده باشد و چه وقتی که در داخل توسط طیفی که مدعی پابندی به اقتصاد متعارف و نئوکلاسیک هستند (ولی در عمل از توجه به مفروضات آن نظریه غفلت دارند) تجویز شده باشد، چون در قالب ایده «یک قبا برای همه» نسخه‌پیچی می‌شود و لذا از مشاهده و مسائل و شرایط محیط بومی غفلت دارد، لذا ناکامی در دستیابی به دستاوردهای وعده داده شده دور از انتظار نیست؛ به‌خصوص، وقتی که در کنار برخی ناسازگاری‌های نظریه اقتصاد متعارف با شرایط بومی ایران، طیفی که خود را تابع اقتصاد متعارف معرفی می‌کنند در غیاب کاربست درست آن، اقتصاد متعارف را به‌مثابه ابزاری برای بزرگ علمی برای تجویز سیاست‌هایی استفاده کنند که بستری برای غارت و اتلاف منابع عمومی به نفع صاحبان قدرت و ثروت باشد. تحت این شرایط، نظر به انباشت و تجمع مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، بروز و حتی تکرار نارضایتی‌های شهری از نوع اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ بعید نیست. البته این‌که اعتراضات اقتصادی به نان و شأن مردم در دی‌ماه ۱۴۰۴ با بیانیه‌های خارجی و دخالت امریکا و اسرائیل و بازمانده پهلوی دست‌نشانده و حتی برخی‌ها در داخل، از مسیر درست منحرف شد بحثی دیگر است.

در پرسش از دلیل خشونت‌زایی برنامه تعدیل ساختاری و ریشه‌های اقتصادی اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ که متعاقب شوک‌درمانی در قیمت بنزین و نرخ ارز تشدید شد، بحث مقاله حاضر این است که اجرای برنامه تعدیل ساختاری و شوک‌درمانی در ۳۷ سال گذشته، بر روی متغیرهای اقتصادی سرنوشت‌ساز همچون، اشتغال و بیکاری، تولید فناوریانه، خدمات بخش عمومی، بخش مالی، و امثالهم تأثیرات به‌شدت مخربی گذاشته و با تجمع مسائل اقتصادی این حوزه‌ها، به نارضایتی و خشونت شهری راه گشوده است. در طی این مدت، بالغ بر ۸۰ اعتراض به نان به شکل‌های مختلف داشته‌ایم و در حدود ۱۰ مورد اعتراض شهری که به خیابان‌ها کشیده شده است. لذا هم مسئله معیشت و اقتصاد مردم محل بحث است و هم مشروعیت حکومت در عرصه

در یک مرحله اجرا می‌شد تا اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده را به یکباره به اقتصاد بازار تبدیل کند: آزادسازی همه قیمت‌ها در قالب یک انفجار بزرگ؛ خصوصی‌سازی؛ آزادسازی تجارت؛ تثبیت در قالب سیاست‌های پولی و مالی سخت‌گیرانه؛ کاهش نقش دولت؛ کاهش ارزش پول ملی؛ حذف یارانه‌ها؛ کاهش کارگران و کارمندان از طریق اخراج‌های داوطلبانه یا اجباری؛ افزایش نرخ بهره؛ کاهش موثر بودجه دولت و اعمال سیاست‌های انقباضی و... (مومنی، ۱۳۸۶: ۱۱۴).

همان‌طور که ایزابلا وبر (۱۴۰۱) هم اشاره کرده، آزادسازی قیمت‌ها هم به‌عنوان شرط خصوصی‌سازی و هم آزادسازی تجاری ظاهر می‌شود. بدین ترتیب، آن‌چه که به‌عنوان یک بسته جامع اصلاحات ارائه شد، به سیاستی تبدیل شد که به‌شدت تنها به یک جزء اقتصاد بازار متمایل بود: تعیین قیمت در بازار. یک جهش در قیمت که در نتیجه آزادسازی قیمت گسترده باشد، از طرف صندوق بین‌المللی پول مورد استقبال قرار گرفت، زیرا می‌توانست نقدینگی اضافی را جذب کند و بدین ترتیب، ریاضت اقتصادی را تقویت کند. به‌عبارت دیگر، از نظر صندوق، افزایش سطح عمومی قیمت، موجب کاهش ارزش پس‌اندازها و در نتیجه کاهش تقاضای اضافی کل مزمون در اقتصاد می‌شد. هزینه محرومیت شهروندان از ثروت اندکی که اندوخته بودند، به‌عنوان درد ضروری تلقی می‌شد که باید تحمل شود. در واقع، این سیاست به یک توزیع مجدد به نفع گروه‌های خاصی منتهی می‌شود که دارایی‌های غیرپولی دارند. توزیع مجدد از پایین به بالا.

به طور گسترده‌تر، از نظر نئولیبرال‌هایی چون هایک و فریدمن، دخالت دولت راه به سوی بردگی است (هایک، ۱۴۰۱ و فریدمن، ۱۴۰۱) و لذا بازار تنها راه سازماندهی عقلایی اقتصاد است و عملکرد آن بستگی به قیمت‌های آزاد دارد. اما فریدمن و هایک دانسته و تعمداً تاریخ را اشتباه خوانده‌اند. دوران کوتاه اقتدارگرایی شدید -هیتلر، موسیلینی، استالین- که در زمان نوشتن هایک و فریدمن، جهان داشت از آن بهبود می‌یافت، معلول دولت‌هایی نبود که نقش بیش از اندازه ایفا می‌کردند. بلکه این رژیم‌های شر بر اثر واکنش افراطی نسبت به دولت‌هایی پدیدار آمدند که به اندازه کافی

داخل و خارج. از این منظر، پرداختن به موضوع پیامدهای سوء برنامه تعدیل ساختاری باید در صدر فضای گفت‌وگوی جامعه و دانشگاه قرار گیرد تا بتوانیم گذار به شرایط مطلوب را با لحاظ منطق دولت طبیعی، تا حد توان بدون خسونت ممکن کنیم. با توجه به این‌که نسخه‌های تقلیدی و ترجمه‌ای در قالب اقتصاد متعارف و برنامه حکمرانی خوب بانک جهانی، به دلایل پیش‌گفته خسونت‌زا هستند، باید در چارچوب نظریه‌ها، مدل‌ها و رویکردی که به مشاهده و لحاظ مسائل و مختصات بومی در شناخت از «چیست»، «کیست»، «چرا» و «چگونگی» امکان می‌دهد، مسائل حیات جمعی اقتصاد ایران را تشخیص و برطرف کنیم. در مقاله حاضر که در شرایط اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ و با بررسی مختصر چرایی بروز آن و چگونگی برون‌رفت از وضع موجود نوشته می‌شود، بر این مهم تأکید شده است.

ساختار مطالب در مقاله حاضر چنین است که ابتدا ادبیات موضوع در خصوص برنامه تعدیل ساختاری و شوک‌درمانی در ۵ بخش مجزا ارائه می‌شود که آخرین آن مرتبط نقد روش‌شناختی برنامه مزبور و ارائه روش جایگزین است. سپس در بخش‌های مجزا، تأثیر مخرب برنامه تعدیل ساختاری روی متغیرهای سرنوشت‌سازی مثل تولید فناوریانه، اشتغال، بخش عمومی، بخش مالی بحث می‌شود. و نشان داده می‌شود که نمی‌توان به جامعه شوک وارد کرد و همزمان انتظار رفتار عقلایی و هوشیار از جامعه و عاملان اقتصادی آن داشت. از این منظر، در پشت برنامه تعدیل باید توطئه‌ای از سوی شرکت‌های بین‌المللی و رانت‌خواران داخلی نهفته باشد. در بخش بعدی مقاله، نگاهی مختصر به وضعیت اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری می‌اندازیم و در نهایت، بخش نتیجه‌گیری و پیشنهادات را ارائه می‌دهیم.

۲- ادبیات موضوع

۲-۱- چستی سیاست‌های تعدیل ساختاری و

شوک‌درمانی

شوک‌درمانی، محور «دکترین گذار در اجماع واشنگتن» بوده است. در ظاهر، این یک بسته جامع از سیاست‌ها بود که باید

چند ماه بعد از فروپاشی بانک سرمایه‌گذاری لمان برادرز، دولت آمریکا مدیریت جنرال موتورز و کرایسلر را بر عهده گرفت، دولت بریتانیا بانک‌های بزرگ را اداره کرد و در کشورهای عضو OECD، حکومت‌ها بالغ بر ۲/۵ درصد تولید ناخالص داخلی را صرف نجات نظام سرمایه‌سالاری کردند. علی‌رغم این اقدامات، روایت تعمداً تحریف شد و دولت‌ها باز ضدقهرمان معرفی شدند. آن‌چه به این تحریف توان می‌بخشید دیدگاهی بود که از دهه ۱۹۷۰ می‌گفت بخش عمومی کمتر از بخش خصوصی قادر به مهندسی رشد است. سپس در غرب رانه‌ای به سمت سیاست‌های تعدیل ریاضت اقتصادی شکل گرفت و به دیگر کشورها هم در قالب تقلید طوطی‌وار سرایت کرد. چنین بود که باز بعد از نجات نظام سرمایه‌سالاری از بحران ۲۰۰۸ توسط دولت، اجازه ترمیم بیشتر اقتصاد به دولت داده نشد و صندوق بین‌المللی پول، بانک مرکزی اروپا و کمیسیون اروپا در این امر دخالت کردند.

ریاضت اقتصاد فرض را بر این می‌گذارد که بدهی عمومی برای رشد بد است و تنها راه کم کردن آن، کاهش مخارج و بدهی دولتی به‌واسطه ایجاد مازاد بودجه، صرف‌نظر از هزینه‌های اجتماعی احتمالی است. با کاهش بدهی تا سطحی نامشخص و «سالم» شدن مالیه دولت، بخش خصوصی آزاد خواهد بود تا موتور بهروزی را به راه اندازد. ولی این‌گونه متمرکزشدن روی ریاضت جهت کاهش بدهی دولت چند نکته اساسی را از قلم می‌اندازد: (۱) این رشد بلندمدت، منبع آن (چیزی که روی آن سرمایه‌گذاری شده)، و توزیع آن (چه کسی پاداش‌ها را درو می‌کند) است که اهمیت دارد. اگر ریاضت از بودجه حوزه‌هایی بکاهد که برای شکل‌دهی به ظرفیت رشد آینده (آموزش، زیرساخت، مراقبت از جمعیت سالم) اساسی هستند، آن‌گاه تولید ناخالص ملی (در عین آن‌که بد تعریف شده است) رشد نخواهد کرد. (۲) نکته طعنه‌آمیز آن است که وقتی نسبت بدهی دولت به تولید ناخالص داخلی را مدنظر قرار می‌دهیم، اگر مخرج این کسر لطمه شدید ببیند کاستن از کسری بودجه احتمالاً اثری ناچیز بر نسبت مزبور خواهد داشت. (۳) اگر این کاستن‌ها موجب نابرابری بیشتر شود (کما این‌که

اقدام نمی‌کردند) (استیگلیتز، ۱۴۰۳: ۲۲۸). همان‌طور که اکنون نیز آنچه صحنه را برای حرکت‌های اعتراضی مردم و نارضایتی‌های پوپولیستی امثال دونالد ترامپ آماده کرده است، فن‌سالاری و جهانی‌سازی بنیادگرا و بازارپسند بوده است. بنیادگرایی بازار و سیاست‌های نئولیبرالی زمینه را برای تعریف شایسته‌سالارانه از برندگان فراهم کرده و بازندگان را هم لایق وضعیت خود دانسته است. در اواخر دهه ۱۹۷۰، درآمد مدیرعامل‌های شرکت‌های بزرگ آمریکایی ۳۰ برابر بیشتر از کارگران معمولی بود؛ در سال ۲۰۱۴، درآمدشان ۳۰۰ برابر بیشتر شد (سندل، ۱۴۰۳: ۲۸۸). در چارچوب بنیادگرایی بازار که استدلال دموکراتیک محدود شده و گفتمان عمومی پوچ شده است، و شأن و منزلت کار و کارگر از بین رفته است، بستر برای شورش‌ها و حرکت‌های پوپولیستی و خشونت و کینه تدارک دیده شده است. کار هم جنبه‌ای اقتصادی و هم فرهنگی دارد؛ نه‌تنها راهی برای گذران زندگی است بلکه با خود به رسمیت شناختن و اعتبار اجتماعی نیز به همراه دارد.



۲-۲- منطق سیاست تعدیل ساختاری؛ یک افسانه

همان‌طور که شاهد بودیم، پس از بحران ۲۰۰۸ (بحرانی که عمدتاً به‌واسطه بدهی بخش خصوصی به وجود آمد، نه بدهی دولت)، دولت‌ها نظام سرمایه‌سالاری را از فروپاشی نجات دادند. آن‌ها نه فقط پول به نظام مالی تزریق کردند، بلکه کنترل بعضی دارایی‌های خصوصی را نیز بر عهده گرفتند.

- به طور ضمنی فرض «وبری» را در نظر می‌گیرد که خشونت در انحصار حکومت است و از آن برای سوءاستفاده از شهروندان استفاده نخواهد کرد؛
- در دنیای عقلانیت ابزاری نئوکلاسیکی، نهادها غیرضروری است و ایده‌ها و ایدئولوژی اهمیتی ندارد و این بازارهای کارای اقتصادی و سیاسی مفروض نئوکلاسیکی است که چارچوب اقتصاد را مشخص می‌کند؛
- هم بیشینه‌سازی ثروت و هم هم الگوی هابزی دولت را، که برای ایجاد نظام سیاسی باثبات، رفتار را محدود می‌کند، به عنوان فرض می‌پذیرید؛
- و...



اما از آنجایی که واقعیت بیرونی جامعه ما هیچ سنخیتی با مفروضات نظریه اقتصاد نئوکلاسیک ندارد، می‌توان اذعان داشت که علم اقتصاد نئوکلاسیک در فهم مسائل اساسی توسعه عاجز است. نظریه اقتصاد نئوکلاسیک از (۱) مسئله خشونت و توسعه درون دولت طبیعی و (۲) گذار از نظم‌های دسترسی محدود به دسترسی باز، غفلت دارد. ضمناً دسترسی آزاد اقتصادی که تئوری اقتصادی نئوکلاسیک فرض می‌گیرد را نمی‌توان بدون دسترسی باز متناظر آن در طرف سیاسی ایجاد و حفظ کرد که از یک نظام باثبات حقوق مالکیت خصوصی و حاکمیت قانون پشتیبانی کند.

- از آنجا که نظریه اقتصاد نئوکلاسیک غالباً مفروضات غیرواقع دارد، و از فهم مسائل اساسی توسعه عاجز است؛
- همچنین از آنجا که تقلید و ترجمه سیاست‌ها، برنامه‌ها و پروژه‌ها از یک بافت دیگر (یک بهترین سرمشق) را بر شرایط محیطی و فرهنگ ملی (یعنی بر مسائل، شرایط و اقتضائات محیط بومی و دلالت‌های نهادی و سیاستی آن) ارجح می‌داند؛

قویاً برای همه کشورهایی که اقدام به ریاضت و تعدیل اقتصادی کرده‌اند چنین است) مصرف فقط می‌تواند از طریق ایجاد بدهی (مثلاً کارت‌های اعتباری) رشد کند، تا قدرت خرید حفظ شود. (۴) برعکس، اگر در حوزه‌هایی چون زیرساخت، نوآوری، آموزش و بهداشت سرمایه‌گذاری عمومی انجام گیرد و به برآمدن جامعه سالم و فرصت‌هایی برای همگان یاری برساند، به احتمال زیاد درآمدهای مالیاتی افزایش و نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی کاهش خواهد یافت (مازوکاتو، ۱۴۰۲: ۳۰۰-۲۹۹).

استیگلیتز (۲۰۱۴) در نقد سیاست‌های شوک‌درمانی نوشت: «ریاضت شکست خورده است. ولی مدافعانش میل دارند بر مبنای ضعیف‌ترین شواهد ممکن ادعای پیروزی کنند: اقتصاد دیگر فرو نمی‌پاشد، پس ریاضت باید درست عمل کرده باشد! استفاده از چنین معیاری شبیه به آن است که بگوییم بهترین شیوه برای پایین آمدن از کوه پریدن از صخره است؛ هر چه باشد پایین آمدن متوقف می‌شود».

اما در زمانه‌ای که مشکل واقعی ضعف تقاضا است سیاست ریاضتی به‌صورت کاهش مالیات‌ها از ثروتمندان و دادن انواع رانت‌ها از جیب مردم به دلالت و خام‌فروشان رانتی معدنی و نیز کاهش مصارف دولت، باعث احیای سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی نمی‌شود. در ایران که سهم قابل توجهی از جوانان قادر به یافتن کار نیستند، پیگیری خط‌مشی‌هایی که عملاً بر سرمایه‌گذاری و نتیجتاً بر مشاغل اثر نمی‌گذارند یعنی از دست رفتن حق تمامی یک نسل برای آینده‌ای سعادتمند.

۲-۳- بنیان نظری برنامه تعدیل ساختاری

نظریه اقتصاد نئوکلاسیک بنیان نظری برنامه تعدیل ساختاری و شوک‌درمانی است. این نظریه، یک مجموعه فروض صریح و ضمنی درباره ماهیت سیاست و دولت دارد:

- رقابت حفظ می‌شود؛
- ورود آزاد است؛
- حقوق مالکیت وجود دارد و تضمین می‌شود؛
- یک جامعه از قبل نظم‌یافته وجود دارد؛
- فرض بر هزینه مبادلاتی صفر نهاده شده است؛

• از آنجایی که به‌جای تأکید بر فرایند تغییرات سازمانی و نهادی، غالباً منبع‌محور است و در چارچوب بنیادگرایی سرمایه‌محور بحث می‌کند؛

• و...

لذا این رویکرد نظری نمی‌تواند رویکرد تحلیلی مناسبی برای تبیین وضعیت موجود ایران باشد. همچنین عاجز از پیش‌بینی عالمانه آینده اقتصاد ایران بوده است، چنانچه به اسم خصوصی‌سازی و رقابت، سرمایه‌داری رفاقتی و اختصاصی‌سازی را به اقتصاد ایران تحمیل کرده است. این رویکرد به‌خاطر درک نادرستش از چیستی بنگاه و الزامات توسعه اشتغال فناورانه به‌ویژه در جوامع رانتهی مثل ایران، عاجز از ارائه نسخه‌های درست برای تعمیق تولید صنعتی، ارتقای فناوری و رفع معضل بیکاری و فقر و نابرابری‌های ناموجه است.

۲-۴- پارادوکس نسخه‌های نئوکلاسیکی (شکاف عمیق

بین وعده‌ها و دستاوردها)

طیف نئوکلاسیک‌های ایرانی^۱ و مافیای رسانه‌ای پرخرج و مشکوک آن‌ها، مقدمه بحث خود را خیلی عالی (و فریبنده) شروع می‌کنند: از فقر و فلاکت و بیکاری و فساد می‌گویند. اما نسخه آن‌ها برای اقتصاد دوران بعد از جنگ تحمیلی تا به امروز، همین معضلات را ثمر داده است. در ۳۷ سال گذشته، پیامدها با وعده‌های داده شده این طیف متفاوت بوده است (یکی از دلایل آن ریشه در فقر روش‌شناختی برخی اقتصادخوانده‌ها و مسئولان دارد و دلیل دیگر در فرصت‌طلبی ذی‌نفعان این سیاست‌ها دارد). علی‌رغم این، بنیان و مجریان سیاست‌های تعدیل ساختاری، هیچ‌گاه زیر بار مسئولیت نسخه‌های خود نمی‌روند: یا از اجرای بد سیاست‌های تعدیل و شوک‌درمانی بهانه می‌آورند یا مسئله را منتسب به اسلامیت نظام، دانشگاه امام صادق و کمونیست بودن هر کسی که انتقادی به آن‌ها دارد می‌کنند. توجه ندارند که وقتی «اگرها»ی نئوکلاسیکی و مفروضات آن

نظریه در بستر اقتصاد، سیاست و جامعه ایران وجود ندارد، کاربرست آن نظریه به «آنگاه»ها (پیامدهای وعده داده شده) منجر نمی‌شود. در کنار این نکته روش‌شناختی، تکرار مکرر یک سیاست شکست‌خورده در ۳۷ سال گذشته، نشان از منتفع بودن برخی از صاحبان قدرت و قاعده‌گذاران و نئوکلاسیکی وطنی و نامولدهای عرصه اقتصاد دارد.

۲-۵- روش‌شناسی برنامه تعدیل ساختاری و شوک‌درمانی

برنامه تعدیل ساختاری در ایران به‌صورت تقلیدی و ترجمه‌ای از «یک بهترین سرمشق خارجی»، و در قالب رویکرد «راه‌حل‌محور» اجرا می‌شود. در قالب این رویکرد، مسائل و شرایط محیط بومی و اقتضای زمان و مکان فدای تقلید طوطی‌وار و ایده «یک قبا برای همه» می‌شود. در این رویکرد، شکل سازمان با کارکرد سازمان اشتباه گرفته می‌شود؛ به نفع اصول کلی و جهان‌شمول، دلالت‌های سیاستی و نهادی بومی آن اصول غفلت می‌شود. در این روش (روش راه‌حل‌محوری)، ابتدا کارشناسان، مطالعاتی انجام می‌دهند تا بر سر یک «راه‌حل» به تصمیم برسند، سپس طراحی می‌کنند که آن راه‌حل چگونه باید وارد بستر کار شود، و سرانجام اجرا را سر می‌اندازند. اما چنین مرحله‌ای در یک فرایند خطی (ماهیتی چه کند داشته باشد و چه ناگهانی) بخت اندکی برای یادگیری یا انطباق فراهم می‌آورد (اندروز و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۵۸). این رویکرد، تناسب چندانی با چالش‌های پیچیده ندارد، زیرا در این چالش‌ها ما واقعاً نمی‌دانیم راه‌حل چیست، یا هنگامی که ابتکار عمل جدیدی را دست می‌گیریم خبر نداریم که در بستر کار با چه شگفتی‌هایی برخورد خواهیم کرد. لذا در برخورد با چالش‌های پیچیده به رویکردی متفاوت نیاز است، رویکردی که در آن سیاستگذاران و اصلاحگران نوعی بتوانند نظرات جدید را بیازمایند، یاد بگیرند که چه چیزی و چرا نتیجه می‌دهد، ایده‌ها را به کار بندند، و فرایند را تا رسیدن به راه‌حل

که در بخش بنیان نظری برنامه تعدیل ساختاری تشریح شد، مفروضات نظریه اقتصاد نئوکلاسیک با واقعیت‌های ایران سازگاری ندارد و لذا زمینه کاربست سیاستی هم ندارد.

^۱. طیف نئوکلاسیک‌های وطنی، در اصل نه وطنی هستند از منظر دوستدار جامعه ایرانی و نه نئوکلاسیکی هستند از لحاظ نظر. بلکه با سوء استفاده از مبانی نظری اقتصاد نئوکلاسیک، غارت اموال عمومی را بزرگ علمی می‌زنند. البته همان‌طور

- یادگیری منضبط و کارآزمایانه و انعطاف‌پذیری، از انطباق یافتن با ویژگی‌های خاص بستر محلی حمایت می‌کنند (همان، ۲۵۸).



روش‌شناسی مقاله حاضر، ضمن تأکید بر لزوم کنار گذاشتن «راه‌حل‌محوری» در مأموریت‌های پیچیده‌ای مثل اصلاح قیمت‌های کلیدی، بر اتخاذ مسئله‌محوری و شناخت تشخیصی از محیط بومی تأکید دارد. این روش‌شناسی را نظریه اقتصاد نهادگرایی جدید که تأکید آن بر شناخت و مشاهده واقعیت‌ها، و درهم‌تنیدگی حوزه‌های مختلف حیات جمعی (اقتصاد، سیاست و جامعه‌شناسی) است حمایت و همراهی می‌کند.

۳- برنامه تعدیل ساختاری و سرنوشت متغیرهای مهم اقتصادی

در ذیل این بخش از مقاله، تأثیر برنامه تعدیل ساختاری و شوک‌درمانی را بر متغیرهای مهم اقتصادی همچون تکنولوژی، نیروی کار و اشتغال، بخش عمومی، بخش مالی، تولید و امثالهم بررسی می‌کنیم.

۳-۱- برنامه تعدیل ساختاری و تکنولوژی

۳-۱-۱- چستی تکنولوژی

کلمه تکنولوژی از واژه یونانی *texhne* حرفه (ماهر) و *logia* «صحبت کردن» یا «گفتن» گرفته شده که به معنای مطالعه نظام‌مند فن است. فناوری در چهار حوزه ماشین‌آلات، سرمایه انسانی، اطلاعات افزار و سازمان‌افزار متبلور می‌شود. از این نظر وجود سازمان‌های با عمر

تکرار کنند. این رویکرد، همان رویکرد رفت‌وبرگشت کارآزمایانه است که چینی‌ها استفاده کردند. در تجربه موفق چین که با پرهیز از شوک‌درمانی در آن همراه بود، سیاست‌گذاری اقتصادی را با اصطلاح «جستجوی سنگ‌هایی در تاریکی برای گذار از رودخانه» نشان می‌دهند (وبر، ۱۴۰۱).



با توجه به اینکه مسائل منتخب، پیچیده به شمار می‌آیند، فرایند مورد نظر تظاهر نمی‌کند که تنها یک درگاه شروع یا یک ایده آغازین برای اقدام وجود دارد، بلکه درگاه‌های بسیار، و در هر کدام ایده‌هایی متعدد برای درگیر شدن هست. این فرایند همچنین فرض نمی‌کند که نظرات ابتدائی به عنوان راه‌حلی نهایی دست‌نخورده باقی خواهند ماند، و لذا صرف تأمین یک نقشه خطی از اجرای این ایده‌ها را هدف قرار نمی‌دهد. برعکس، این فرایند یک درگیری ساختارمند گام‌به‌گام را مدنظر می‌گیرد که در آن ایده‌ها آزموده می‌شوند، بر اساس نتایج کارآزمائی و درس‌های حاصله انطباق می‌یابند، و مسیر در جهت شکل دادن به راه‌حلی که عملاً کار می‌کند پیش می‌رود (اندروز و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۶۷). «انطباق رفت‌وبرگشتی مسئله‌محور» راهبردی فرایندی است که بر خلاف راهبرد «راه‌حل‌محور»، طرح‌ها و نقشه‌ها و راه‌حل‌های متعارف را کلید توانمندسازی حکومت نمی‌داند. یک فرایند کارآزمایانه و رفت‌وبرگشتی ویژگی‌های زیر را دارد:

- چندین ایده راه‌حل، شناسایی و به اجرا گذاشته می‌شوند.
- گام‌های کارآزمایانه رفت‌وبرگشتی به شکلی پیش‌رونده اجازه ظهور راه‌حل‌های واقعی (یعنی مشروع به لحاظ محلی) را می‌دهند.

کارا) نیاز داریم. چرا که هزینه اندازه‌گیری رفتار مقید بالا است و در غیاب مجموعه‌ای از هنجارهای اجتماعی همچون فضائل سخت‌کوشی، وجدان‌کاری، و... شکل‌گیری و دوام سازمان صنعتی فن‌آور غیرممکن می‌شود.

- الزام دیگر بسط فناوری، پیش‌بینی‌پذیرکردن امور و کاستن از عدم قطعیت‌ها و نااطمینانی محیط انسانی و فیزیکی است. علی‌رغم این، اقتصاد نئوکلاسیک اساساً درباره ساختاری که انسان‌ها به منظور نظم‌بخشی به محیط و در نتیجه، کاهش عدم‌اطمینان بر خودشان تحمیل می‌کنند، سوالی نمی‌پرسند؛ همچنین ماهیت پویای جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، دغدغه مورد توجه آن‌ها نیست (نورث، ۱۳۹۷: ۵۰).

- داشتن منظر بلندمدت و نگاه اجتماعی از دیگر لوازم توسعه فن‌آوری است. اما اقتصاد نئوکلاسیک، مبنایی خردبنیاد (مونواکونومیک) دارد و تحلیل‌های آن فردگرایانه و کوتاه‌مدت است؛ و به همین خاطر نظریه‌ای در اساس خشونت‌زا و نااطمینانی‌آور است. چرا که از تحلیل‌های سطح توسعه و اولویت آن نسبت به تحلیل‌های خرد غافل است. این غفلت باعث انباشت و تجمع مسائل سطح توسعه شده و خیمه‌ریایی ثبات اجتماعی از هم می‌پاشد.

- ابداعات به‌ندرت در انزوا روی می‌دهند. بلکه ماهیت نوآوری عمیقاً «نباشتی» است: نوآوری امروز غالباً حاصل سرمایه‌گذاری‌های از پیش موجود است. علاوه‌براین، نوآوری عمیقاً با عدم‌اطمینان همراه است، بدان معنا که اکثر تلاش‌های مبدعانه شکست می‌خورند و البته بسیاری از نتایج هم غیرمنتظره‌اند. همچنین نوآوری امری جمعی است، با زمان‌های فراوری طولانی. آنچه امروز یک کشف عظیم به چشم می‌آید، در حقیقت ثمره دهه‌ها تلاش سخت‌کوشانه پژوهشگران مختلف است.

اما روایت امروزی با بزرگ جلوه دادن نقش بخش خصوصی و نبوغ فردی در نوآوری و کوچک نگاشتن سهم دولت در این زمینه، فضایی برای تکثیر وسیع‌تر و قوی‌تر امتیازنامه‌ها آفریده‌اند. گسترش امتیازنامه‌ها به‌جای خلق ارزش و رانت

بلندمدت برای بهبود عملکرد اقتصاد در حوزه فن‌آوری، از ویژگی اقتصادهای صاحب فن‌آوری است. لذا می‌توان گفت که نوآوری‌های فناورانه، فقط نتیجه تحقیق و توسعه نیست، بلکه نتیجه مجموعه‌ای از نهادهایی است که باعث می‌شوند دانش جدید انتشار یابد. همچنین تحت این صورت‌بندی مفهومی از فناوری، سه حوزه‌ای که فناوری در آن متبلور می‌شود غیرقابل خرید و به سختی قابل واردکردن است، نکته‌ای که نظریه نئوکلاسیک کمتر به آن توجه دارد (مومنی و نایب، ۱۳۹۵: ۶۳).

تکنولوژی صرفاً به‌کارگیری روش‌های جدید برای تولید کالاهای مادی نیست. این کلمه به‌طور بسیار گسترده‌تر، به هر کاری که ما برای شکل‌دادن به محیط اطراف خود و سازمان‌دهی تولید انجام می‌دهیم، مرتبط است. فناوری راه استفاده از دانش جمعی انسان برای بهبود تغذیه، آسایش و سلامت است اما متأسفانه اغلب برای مقاصد دیگر، مانند نظارت، جنگ و نسل‌کشی استفاده می‌شود.

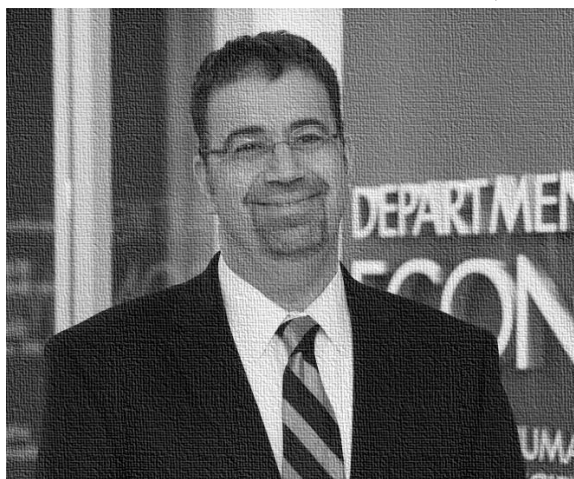
۳-۱-۲- الزامات توسعه تکنولوژی (الزاماتی که در چارچوب اقتصاد نئوکلاسیک تأمین نمی‌شود)

اقتصاد نئوکلاسیک که مبنای نظری سیاست‌های تعدیل ساختاری و شوک‌درمانی است در غالب موارد بستر مناسبی برای بهبود فناوری تأمین نمی‌کند، از جمله به دلایل زیر:

- در مورد تغییرات فن‌آورانه، معمولاً نرخ اجتماعی بازدهی پیشرفت فنون جدید، بالا بوده است. انتظار می‌رود تا زمانی که ابزارهای ارتقای نرخ بازدهی خصوصی پیشرفت فنون جدید طراحی نشده‌اند (نظام پاداش و تنبیه کارآمد) پیشرفت در خلق فنون جدید کند باشد. نظام انگیزشی کارا برای توسعه فناوری، به قواعد رسمی، محدودیت‌های غیررسمی، و ضمانت اجرایی آن‌ها وابسته است. این درحالی است که فهم اقتصاد نئوکلاسیک از این حوزه‌های انگیزشی ناقص است. فهم ناقص اقتصاد نئوکلاسیک (و سیستم قیمت‌ها) از نظام‌های انگیزشی و قرار دادن این فهم ناقص در چارچوب تحلیلی کمک اساسی برای توسعه فناوری نمی‌کند.

- برای شکل‌گیری و دوام سازمان صنعتی فن‌آور به اجبارهای عقیدتی موثر (ارزش‌ها، ایدئولوژی، نهادهای

• ظهور و افول معجزه رشد شوروی (با ماهیت رشد استثمارگری) نشان می‌دهد که شوروی‌ها توانستند اقتصادشان را به‌گونه‌ای سامان دهند که منابع و سرمایه‌گذاری‌هایی عظیم را به بخش تولیدات کارخانه‌ای و متعاقب آن مسابقات فضایی و فناوری‌های نظامی بریزند. با این حال از پس ایجاد نوآوری‌ها و بهبودهای کافی در بهره‌وری برنیامدند تا جلوی رکود و سپس فروپاشی این اقتصاد را بگیرند. این مسئله بر این واقعیت انگشت می‌گذارد که رشد استثمارگری هنگامی عاید می‌شود که حاکم، حاکمی که نه نهادها و نه جامعه آن را مقید نمی‌سازند، نفعش را در حمایت از آن ببیند. اما حتی وقتی چنین است، حاکم قادر به تضمین سازمان‌دهی نوآوری یا فرمان دادن به آن نیست. به همین ترتیب او قادر به تضمین توزیع گسترده فرصت‌ها نخواهد بود، تا بهترین استفاده از خلاقیت مردمانش بشود. همین حکم در مورد رشد استبدادی حاصله از لویاتان مستبد صادق است، زیرا مهار مردمی دولت و مشارکت فعال جامعه یا آزادی واقعی وجود ندارد (عجم‌اغلو و رایینسون، ۱۳۹۹).



بد نیست خاطر نشان کنیم که سیاست تعدیل ساختاری و شوک‌درمانی سیاستی غیردموکراتیک، تحمیلی، استثمارگری و استبدادی به جوامع است. چرا که هیچ جامعه‌ای به اختیار خود، رأی به تورم لجام‌گسیخته، فقر و فلاکت و بیکاری خود نمی‌دهد. به همین خاطر است که پیشبرد این سیاست‌ها در تمام تجربیات جهان، با کودتا و جنگ و خشونت همراه بوده است. و چون خشونت و نااطمینانی همراه و همدم سیاست

شومپیتری، به رانت‌جویی سوء، استثمار ارزش، تخریب ارزش، بازنگری‌های راهبردی و خصوصی‌سازی نتایج تحقیقاتی سوخت رسانده است که بودجه‌شان از جیب جامعه تأمین شده است.

با اسطوره‌هایی که در مورد نبوغ فردی کارآفرینان پرداخته می‌شود، دولت از عرصه سیاست‌گذاری صنعتی کنار زده شده است. خدمات عمومی برون‌سپاری شده، بودجه‌های دولتی کاهش یافته، و ترس به‌جای شجاعت بر بیشتر استراتژی‌های ملی حوزه صنعت تولیدی چیره شده است. بیشتر این تغییرات به اسم رقابتی‌تر کردن بازارها و پویاتر کردن آن‌ها اتفاق افتاده است. برای کنار زدن اسطوره‌های غلط در مورد دولت و ساختن جامعه‌ای کارآفرین، لازم می‌نماید که گفتار، افکار و تصاویر که برای نقش دولت استفاده می‌کنیم تغییر یابد.

درحالی‌که نیاز است دولت ریسک بپذیرد، نباید خیلی ساده ریسک بخش خصوصی را جذب کند، بلکه باید آن نوع ریسکی را بپذیرد که بخش خصوصی مایل به پذیرش آن نیست و البته منافع حاصل از آن ریسک‌پذیری را نیز به‌دست گیرد. برداشت منافع ضروری است، زیرا بعد از آن است که چرخه نوآوری می‌تواند در گذر زمان پایدار باشد و کمتر در معرض چرخه‌های سیاسی و اقتصادی قرار گیرد (مازوکاتو، ۱۴۰۲).

• علم اقتصاد نئوکلاسیک که پایه و اساس سیاست‌های تعدیل و شوک‌درمانی است، نمی‌تواند «علم اقتصاد مناسب برای توسعه فناوری بنگاه‌ها» باشد، چرا که تماماً درباره بهینه‌سازی یا استفاده بهینه از منابع و با این فرض ضمنی است که تمامی منابع در دسترس هستند و تنها مسأله‌ای که باید به آن بیاندیشیم بهره‌گیری از این منابع به کاراترین شکل در بازارهایی است که عملکرد مطلوبی دارند (لی، ۱۳۹۹). اما در مورد خیلی از منابع، بنگاه‌های ما اساساً دسترسی به آن‌ها ندارند. لذا مسأله بااهمیت‌تر، چگونگی ایجاد قابلیت‌ها و دسترسی به منابع و چگونگی توسعه نظام‌های نوآوری است که از جهش بنگاه‌ها در یادگیری و نوآوری حمایت می‌کنند.

نزدیک به یک باشد (کما این که بسیاری از برآوردها چنین چیزی را نشان می‌دهد) میزان اثرگذاری فناوری بر سهم نیروی کار و سرمایه بسیار ناچیز خواهد بود.

با وجود تمام خوش‌بینی‌ها نسبت به فناوری، هزار سال گذشته تاریخ مملو از نمونه‌هایی از اختراعات جدید است که چیزی مانند رفاه مشترک به ارمغان نمی‌آورد:

- کل مجموعه پیشرفت‌های تکنولوژیک در کشاورزی سده‌های میانه و اوایل کشاورزی مدرن، از جمله شخم‌زدن‌های بهتر، کشت تناوبی هوشمندانه‌تر، استفاده بیشتر از اسب‌ها، و آسیاب‌های بسیار پیشرفته تقریباً هیچ سودی برای دهقانان که نزدیک به ۹۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند، ایجاد نکرد.

- پیشرفت‌ها در طراحی کشتی‌های اروپایی از اواخر سده‌های میانه تجارت بین اقیانوسی را فعال و ثروت هنگفتی نصیب برخی اروپایی‌ها کرد. اما همین نوع کشتی‌ها همچنین میلیون‌ها انسان برده را از آفریقا به قاره آمریکا [ینگه‌دنیا] منتقل کردند و امکان ایجاد نظام‌های ستمگرانه‌ای را فراهم کردند که نسل‌ها دوام آورد و میراث‌های هولناکی را سبب شد که امروز نیز پابرجاست.

- کارخانجات نساجی در اوایل انقلاب صنعتی بریتانیا برای عده معدودی ثروت هنگفتی تولید کردند اما به‌مدت تقریباً صد سال، درآمد کارگران را افزایش ندادند. برعکس، همان‌طور که خود کارگران نساجی به خوبی متوجه شدند، ساعات کار طولانی شد و شرایط، چه در کارخانه و چه در شهرهای شلوغ، وحشتناک بود.

- اختراع دستگاه پنبه‌پاک‌کنی یک نوآوری انقلابی بود که بهره‌وری کشت پنبه را تا حد زیادی افزایش داد و ایالات متحد را به بزرگ‌ترین صادرکننده پنبه در جهان تبدیل کرد. همین اختراع با گسترش مزارع پنبه در جنوب آمریکا، وحشیگری برده‌داری را تشدید کرد.

- در پایان قرن نوزدهم، شیمی‌دان آلمانی فریتز هابر کودهای مصنوعی تولید کرد که عملکرد کشاورزی را افزایش داد. متعاقباً، هابر و دانشمندان دیگر از همین ایده‌ها برای طراحی سلاح‌های شیمیایی استفاده کردند

تعدیل ساختاری است، پیش‌بینی‌پذیری فردای اقتصاد فدا می‌شود و هیچ عامل اقتصادی اقدام به سرمایه‌گذاری بلندمدت و فناورانه نمی‌کند.

۳-۱-۳- بنیادگرایی بازار و منحرف کردن فناوری از

مسیر درست

در چارچوب معیار اقتصاددانان، هرچند فناوری به شیوه‌ای خاص مفهوم‌سازی و عامل فزاینده فرض می‌شود، بدان معنا که فناوری مستقیماً بهره‌وری (یا عرضه موثر) بعضی عوامل را تغییر می‌دهد؛ این چارچوب اگرچه به صورت وسیع مورد استفاده قرار می‌گیرد و قالب سازمان‌دهنده قدرتمندی ارائه می‌کند، از برخی جنبه‌ها دچار کمبود است.

همان‌طور که مجموعه نویسندگان (۱۴۰۱) در کتاب «مبارزه با نابرابری» در مورد چارچوب معیار اقتصاددانان نشان داده‌اند، اولاً فاقد واقع‌گرایی توصیفی است. فناوری‌های بسیار کمی را می‌توان در تمامی فعالیت‌ها به‌عنوان افزایش‌دهنده بهره‌وری عوامل در نظر آورد. بسیاری از تکنولوژی‌ها کارگران مأمور به انجام وظائف خاص را قادر به بهره‌وری بیشتر می‌کند. خودکارسازی بعضی مأموریت‌ها (انجام به‌وسیله سرمایه و نه نیروی کار) را میسر می‌سازد، یا تولید را با افزودن مأموریت‌های شغلی و فعالیت‌های جدید از نو سازمان می‌دهند. ثانیاً اقتضای ضمنی رویکرد معیار آن است که تغییرات فناورانه با بهره‌ورتر کردن عوامل، در مجموع دستمزدهای تمامی انواع نیروی کار را بالا ببرند (حال آن که طی چهار دهه گذشته داده‌ها از کاهش عمده در دستمزدهای واقعی چندین نوع از نیروی کار در اقتصادی مثل آمریکا بر اثر تغییرات فناورانه حکایت دارد). ثالثاً، این چارچوب تأثیر فناوری را به کشش جایگزینی میان عوامل پیوند می‌زند. به عنوان مثال، در بحث از تغییرات سهم نیروی کار از درآمد ملی، اصلاحات فناورانه فزاینده سرمایه در صورتی که کشش جایگزینی میان سرمایه و نیروی کار کمتر از ۱ باشد بر سهم نیروی کار از درآمد ملی خواهد افزود، ولی اگر این کشش بیشتر از یک شود تقاضا برای نیروی کار پایین می‌آید. نقش کانونی کشش جایگزینی با درک شهودی ما از نحوه اثرگذاری فناوری‌های جدید بر قیمت و توزیع عوامل نمی‌خواند. از آن مهم‌تر، اگر کشش جایگزینی

بکنیم. خبر خوب این است که ابزارهای باورنکردنی در دسترس ما هستند، از جمله تصویربرداری تشدید مغناطیس (MRI)، واکسن‌های mRNA، ربات‌های صنعتی، اینترنت، قدرت محاسباتی فوق‌العاده و حجم عظیمی از داده‌ها در مورد چیزهایی که قبلاً نمی‌توانستیم اندازه‌گیری کنیم. ما می‌توانیم از این نوآوری‌ها برای حل مشکلات واقعی استفاده کنیم - اما تنها در صورتی که این قابلیت‌های عالی بر کمک به مردم متمرکز شوند. با این حال، این مسیری نیست که بنیادگرایی بازار و سیاست‌های تعدیل ساختاری ما را در حال حاضر در آن جهت سوق دهد. سپردن امور به بازار و حذف دولت از نظارت و اعمال جهت‌گیری سیاست فناوری، پیامدهای سوئی برای جامعه بشری داشته است.

ما در عصری زندگی می‌کنیم که حتی در مقایسه با دوران جرمی بنتام، آدام اسمیت و ادموند برگ، نسبت به فناوری به‌گونه‌ای کورکورانه خوش‌بین‌تر و نخبه‌گراتر است. افرادی که تصمیمات بزرگ را می‌گیرند همچنان نسبت به رنجی که به نام پیشرفت ایجاد می‌شود ناشناخته هستند. پیشرفت هرگز خودبه‌خود صورت نمی‌گیرد. «پیشرفت» امروزی دوباره گروه کوچکی از کارآفرینان و سرمایه‌گذاران را ثروتمند کرده است، درحالی‌که اکثر مردم ناتوان شده‌اند و سود کمی می‌برند. چشم‌انداز جدید و فراگیرتر از فناوری تنها در صورتی پدیدار خواهد شد که اساس قدرت اجتماعی تغییر کند. این امر، مانند قرن نوزدهم، مستلزم ظهور استدلال‌های مخالف و سازمان‌هایی است که بتوانند در برابر خرد متعارف بایستند. رویارویی با دیدگاه غالب و خارج کردن مسیر فناوری از کنترل نخبگان محدود ممکن است امروز حتی دشوارتر از قبل باشد. اما از ضرورت کمتری برخوردار نیست.

در پاسخ به این که آیا کاری از سیاست‌گذاری ساخته است؟ استگلایتز (۱۴۰۴)، عجم‌اغلو و جانسون (۱۴۰۲) و آقیون و همکاران (۱۴۰۱) تأکید دارند که آری با جهت‌دهی مجدد تغییرات فناورانه به سمت فعالیت‌هایی که به لحاظ اجتماعی ارزشمندترند. اگرچه سیاست‌گذاری می‌تواند اثری عمده بر جهت تغییر فناورانه داشته باشد، این موضوع در کانون توجه اکثر اقتصاددانان و سیاست‌گذاران نیست. اولین قدم، اجماع

که موجب کشته و معلول شدن صدها هزار نفر در میدان‌های جنگ جهانی اول شد.

- پیشرفت‌های خیره‌کننده در زمینه کامپیوتر گروه کوچکی از کارآفرینان و سرمایه‌گذاران کسب‌وکار را در چند دهه گذشته ثروتمند کرده است، درحالی‌که اکثر آمریکایی‌های فاقد تحصیلات دانشگاهی از این روند کنار گذاشته شده‌اند و حتی بسیاری از آن‌ها با کاهش درآمد واقعی‌شان روبه‌رو شده‌اند (عجم‌اغلو و جانسون، ۱۴۰۲: ۱۹-۲۰).
- پیشرفت‌ها در عرصه سموم دفع آفات کشاورزی، جنبه تجاری و سرمایه‌مدار یافته و با جان انسان‌ها و دیگر حیوانات بازی می‌کنند (آلبریتون، ۱۳۹۸).
- صحبت از «باند زمین» و مهندسی افکار جهان در خصوص سوءاستفاده از پیشرفت‌های فنی برای تداوم آلودن زمین و تولید و انتشار گازهای مضر است (کلاین، ۱۳۹۹: ۳۵۴-۴۰۰).



شاید برخی اعتراض کنند که آیا ما در نهایت از صنعتی‌شدن سود زیادی نبردیم؟ آیا ما به لطف پیشرفت در نحوه تولید کالاها و خدمات، در مقایسه با نسل‌های قبلی که برای حقوقی ناچیز زحمت می‌کشیدند و اغلب بر اثر گرسنگی می‌مردند، مرفه‌تر نیستیم؟ بله در مقایسه با اجدادمان اکثر مردم در سراسر جهان امروز وضعیت بهتری دارند زیرا شهروندان و کارگران سازماندهی‌شده و در جوامع صنعتی اولیه، انتخاب‌های تحت سلطه نخبگان در مورد فناوری و شرایط کاری را به چالش می‌کشیدند و روش‌های اجباری را برای تقسیم منافع حاصل از پیشرفت‌های فنی به شکلی عادلانه‌تر تحمیل می‌کردند. امروز ما باید دوباره همین کار را

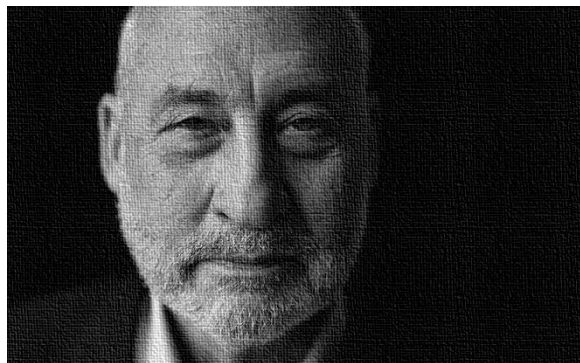
متوجه باشند که خودکارسازی بسیاری از فرایندهای تولیدی هزینه‌های اجتماعی چشمگیر در بر دارد، و اینکه برای بهبود مرزهای فناوری و بهره‌وری شیوه‌های دیگری نیز هست. سپس ارزش‌های آن‌ها باید توسط جهان شرکتی به اجرا در آید. این کاری بسیار دشوار است، به همان صورت که روی‌گرداندن از قرنی که منحصرأ بر سوخت‌های فسیلی تمرکز داشت سخت بوده است. ولی این کار عملی است و باید بشود.

۲-۳- سیاست تعدیل ساختاری و از بین رفتن شأن کار

کینز در نظریه عمومی خود دغدغه تبیین این نکته را داشت که اقتصاد چگونه ممکن است بر اثر تقاضای ناکافی خود را در «وضعیت بیکاری» غیرارادی بیابد - یعنی کارگرانی که می‌خواهند کار کنند قادر به یافتن کار نباشند. او استدلال می‌کرد که این وضعیت، در مقایسه با موقعیتی که اقتصاد با تمام ظرفیت کار می‌کند (و اشتغال کامل دارد) به یک GDP سطح پایین می‌انجامد.

نظریه اقتصادی نئوکلاسیک از پس تبیین این وضعیت برنمی‌آید، زیرا فرض را بر آن می‌گذارد که افراد آنچه ترجیح می‌دهند - از جمله مقدار نیروی کار که در قیمتی خاص (دستمزد) به بازار عرضه می‌کنند - را بر می‌گزینند، و بازار چنان به امور سامان می‌بخشد که هر کسی [تحت شرایط خویش] بیشترین مطلوبیت ممکن را از آن به‌دست می‌آورد. در چنین دیدگاهی بیکاری به امری اختیاری تبدیل می‌شود. در این خصوص استیگلیز می‌نویسد: متأسفانه آموزش‌های اقتصاد کلان [نئوکلاسیک]، افراد را برای مقابله با معضلات کشورهای در حال توسعه آماده نمی‌کند. در بعضی دانشگاه‌ها که صندوق بین‌المللی پول معمولاً فارغ‌التحصیلان‌شان را هم استخدام می‌کند، متون درسی دارای الگوهایی است که در آن‌ها هرگز متغیر بیکاری به کار گرفته نشده است. مگر نه این‌که در یک الگوی رقابتی متعارف، یعنی الگویی که صندوق در مورد بازارگرایی افراطی دارد، تقاضا همیشه با عرضه مساوی است. اگر تقاضای نیروی کار برابر عرضه آن باشد، هرگز بیکاری غیرارادی وجود نخواهد داشت. کسی که شغلی ندارد، خودش خواسته که بیکار بماند. با این تفسیر، بیکاری دوران «رکود بزرگ» ۱۹۳۰، که از هر چهار نفر یک

عمومی خواهد بود مبنی بر آن که خودکارسازی، زمانی که توسط دیگر فناوری‌های مولد مأموریت‌های کاربر تعدیل نشود، می‌تواند هزینه‌های اجتماعی عمده به بار آورد، و آن که جهان پیشرفته در جهت خودکارسازی افراطی حرکت می‌کند و خود را به‌مثابه الگو برای دیگران باز می‌نماید. گام دوم بسط یک چارچوب اندازه‌گیری برای کمیت‌سنجی هزینه اجتماعی خودکارسازی افراطی و طبقه‌بندی انواع گوناگون فناوری در قالب خودکارسازی در مقابل دیگر فعالیت‌ها، از جمله خلق مأموریت‌های کاربر جدید است. قدم سوم، دو گام نخست را به خط‌مشی‌های عملی تبدیل خواهد کرد.



یکی از راه‌های بدیهی سیاست‌گذاری، معکوس کردن برخورد بیش از اندازه مساعد نسبت به ماشین‌آلات در مقایسه با نیروی کار است. این امر موجب توقف خودکارسازی‌های افراطی می‌شود که صرفاً بر اثر مشوق‌های مالیاتی انجام می‌گرفتند و از انگیزه‌ها برای عرضه بیشتر فناوری‌های خودکارساز، تا حدی که ریشه در انگیزه‌بخش‌های مالیاتی دارند خواهد کاست. دومین بُعد مهم نقش عظیم‌تر دولت در حمایت از جهت‌دهی تغییر فناوری و رهبری آن است. این امر هم نقش مسلط شرکت‌های بزرگ فناوری را در شکل‌دهی به جهت تغییر فناوری محدود می‌کند و هم موجب بودجه‌های سخاوتمندان‌تری برای طرح‌های جدید و خلاقانه می‌شود، طرح‌هایی که محیط را در جهت دیگر انواع فناوری مساعد می‌سازند. سوم، این فرایند باید با تغییری در وجه‌نظرهای کلی و هنجارها، هم در کل جامعه و هم در جهان شرکتی تکمیل شود. به همان ترتیب که بسیاری از جوانان اینکه دنیائی را تصور می‌کنند که در آن ادامه انتشار مقادیر عظیم کربن غیرقابل قبول به حساب آید، آن‌ها باید

کامل شد، کار و اشتغال کامل کنار گذاشته شد و ایده بسیار رایج کف دستمزد زندگی به شدت تضعیف شد. ظهور پول‌گرایی و نرخ بیکاری طبیعی متناسب با تورم غیرشتابان افسانه‌ای، پوشش مناسبی برای قربانی کردن مشاغل در قربانگاه ثبات افسانه‌ای قیمت‌ها فراهم کرد.

هیچ یک از این‌ها ریشه در اقتصاد خوب نداشت. شرکت‌های تجاری و دولت‌ها بیشتر قیمت‌ها را تعیین می‌کنند -اولی با قدرت بازاری فزاینده و دومی با قدرت خزانه عمومی. در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، تنها تعداد کمی از اقتصاددانان همچون فردریش فون هایک و میلتون فریدمن و سیاست‌گذاران استدلال می‌کردند که بیکاری برای مبارزه با تورم ضروری است. روایت غالب در آن دوران این بود که دولت مسئول ارائه استانداردهای اولیه کار -از حقوق و شرایط کار گرفته تا روابط ملی کار- بود.

در دوران تاجریسم و ریگانیسم، بدون داشتن حق اشتغال آبرومندانه، تهدید اخراج در هر مذاکره‌ای بین اتحادیه‌ها و شرکت‌ها وجود داشت، برون‌سپاری شغل و استخدام نیروی کار ارزان مهاجر توجیه می‌شد، قرارداد اجتماعی بعد از جنگ جهانی دوم شکسته شد، همبستگی در محل کار را از بین برد، و برای نابودی اتحادیه‌ها مورد استفاده قرار گرفت. تهدید بیکاری برای همیشه قدرتمندترین ابزاری بود که شرکت‌ها علیه کارگران خود داشتند. آن هم تحت شرایطی که تضمین شغل در قامت یک ویژگی دائمی تور ایمنی، به‌عنوان یک سیاست پیشگیرانه حیاتی عمل می‌کند و طیفی از بیماری‌های اجتماعی و اقتصادی و مشکلات بازار کار را خنثی می‌کند (چرنوا، ۱۴۰۲: ۵۵-۵۳). دیتون (۱۴۰۳) مرگ‌های از سر ناامیدی را به از بین رفتن شأن کار و بیکار شدن طیفی از جامعه به‌خاطر جهانی‌سازی نئولیبرالی مرتبط می‌داند. و سن تبعات بیکاری و محرومیت از توانمندی را به حوزه‌هایی فراتر از بُعد درآمدی مسئله مرتبط می‌کند. شواهد بسیاری وجود دارد که بیکاری علاوه بر از دست دادن درآمد، دارای آثار دیرپای یگری هم است، از جمله صدمات روانی، از دست دادن انگیزه کار و خوداتکایی و مهارت، افزایش بیماری‌ها و حتی مرگ و میر، خدشه به روابط خانوادگی و زندگی اجتماعی، تشدید محرومیت

نفر فاقد شغل بود، نتیجه افزایش ناگهانی تقاضا برای استراحت و تفریح بوده است. ممکن است برخی از روان‌شناسان علاقمند باشند که بدانند چرا این افزایش ناگهانی در این تقاضا روی داده و یا چرا آن‌هایی که باید از این استراحت و تفریح لذت ببرند تا این حد ناخشنود بودند. اما مطابق الگوی نئوکلاسیک، پاسخ این پرسش‌ها ورای محدوده عمل اقتصاد قرار دارد، درحالی‌که این الگوها ممکن است برای سرگرمی دانشگاهیان خوب باشد، در فهم مسائل کشورهای در حال توسعه‌ای [چون ایران] که از بیکاری بسیار بالاتر رنج می‌برند، درمانده است.

البته، اقتصاددانانی که گرایش به صندوق بین‌المللی دارند، وجود بیکاری را انکار نمی‌کنند. چرا که در بازارگرایی افراطی که در آن فرض بر این است که بازارها به دقت عمل می‌کنند و در آن‌ها تقاضای کار و عرضه آن، مثل هر کالا یا عامل دیگری، مساوی است، بیکاری نمی‌تواند به‌وجود آید و لذا مشکل از عملکرد بازار نیست. مشکل باید مربوط به جای دیگری و مثلاً مربوط به حرص و طمع اتحادیه‌های کارگری و یا مداخله سیاسی‌ها در عملکرد آزادانه بازار و یا به دلیل درخواست مزدهای بالاتر و گرفتن مزدهای بیشتری است. در ادامه، استیگلیتز با طعنه به اقتصاددانان بازارگرایی افراطی اشاره می‌کند که حاصل این استدلال روشن است: «اگر بیکاری وجود دارد، دستمزدها را کاهش دهید» (استیگلیتز، ۱۳۸۴: ۵۸).

جان کنت گالبرایت فقید استدلال می‌کرد که هرچه اقتصاد ثروتمندتر شود، این ایده که برخی افراد از ثمره کار خود لذت می‌برند، درحالی‌که برخی دیگر بدون شغل رها می‌شوند، نفرت‌انگیزتر می‌شود. درحالی‌که در دوران طلایی اقتصاد آمریکا حق داشتن یک شغل خوب در عمل تضمین نشده بود، اما دست کم دفاع از آن رایج بود. این ایده و واژگان در دوران پس از ریگان و تاجر، زمانی که بنیادگرایی بازار، مشاغل و درآمدها را ویران کرد، حذف شدند. رفاه برای خانوارهای کارگری دیگر هدف دولت نبود. امنیت و رفاه اقتصادی قلمرو عده معدودی بود. در چارچوب بنیادگرایی بازار و سیاست‌های تعدیل ساختاری، بیکاری به‌عنوان سنگری در برابر تورم به کار گرفته شد. چرخش ایدئولوژیک



با توجه به مخالفت فردریش فون هایک با بازتوزیع درآمد و مالیات‌ها، می‌توان انتظار داشت که هایک مصرانه مدعی باشد که بازار آزاد پاداش اقتصادی که مردم لیاقتش را دارند، به آن‌ها می‌دهد؛ اما این‌طور نیست. در واقع، او معتقد است که پیامدهای بازار هیچ ارتباطی با پاداش به شایستگی ندارد و صرفاً بازتابی از بهایی است که مصرف‌کنندگان روی کالاها و خدمات ارائه‌شده فروشنده‌ها می‌گذارند. هایک میان شایستگی و بها تمایز قائل می‌شود. شایستگی دربرگیرنده قضاوت اخلاقی درباره استحقاق افراد است، درحالی‌که بها صرفاً ملاکی است که بر پایه آن مصرف‌کنندگان حاضرند برای فلان کالا چیزی پرداخت کنند. به عقیده هایک اشتباه است اگر پاداش‌های اقتصادی را بیش از حد اخلاقی جلوه بدهیم، مبنی بر این‌که آن پاداش‌ها منعکس‌کننده شایستگی افرادی هستند که آن‌ها را دریافت می‌کنند. یکی از دلایلی که هایک این مفهوم اخلاقی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد برای این است که می‌خواهد گلیایه‌ای آشنا از نابرابری‌های درآمدی و ثروت ناشی از بازارهای بدون نظارت را خنثی کند. او اظهار می‌کند، جدی‌ترین اعتراض به نابرابری، برخاسته از این دغدغه است که پاداش‌های دریافتی هیچ تناسبی با میزان شایستگی افراد ندارد.

در رویکرد هایک، انکار این‌که پاداش‌های اقتصادی ثمره شایستگی هستند، روشی برای چشم‌پوشی از تقاضای بازتوزیع توسط افرادی است که معتقدند مدیران صندوق‌های پوشش ریسک، مستحق دریافت حقوق بیشتری نسبت به آموزگاران نیستند. هایک پاسخ می‌دهد که حتی اگر شغل آموزگاری را به‌مراتب ستودنی‌تر از مدیریت پول در نظر بگیریم، دستمزد و حقوق، پاداشی در

اجتماعی و تقویت تمایلات تبعیض نژادی و عدم تعادل‌های جنسیتی (سن، ۱۳۸۵: ۲۱۴-۲۱۳).

با اینکه عصر جهانی‌سازی و ارتباطات و اطلاعات برای افرادی که مدارک عالی‌ه داشتند، سودهای زیادی به ارمغان آورد، برای کارگران معمولی تقریباً هیچ منفعتی نداشت. برای مثال، از سال ۱۹۷۹ تا ۲۰۱۶، تعداد کارهای شرکتی در امریکا از ۱۹/۵ میلیون به ۱۲ میلیون تنزل یافت. بهره‌وری افزایش یافت ولی سهم کارگران از دست‌سازها و تولیدی‌های خود کمتر و کمتر شد، درحالی‌که سهم مدیران و سهامداران روزبه‌روز بیشتر شد. در اواخر دهه ۱۹۷۰، درآمد مدیرعامل‌های شرکت‌های بزرگ امریکایی سی برابر بیشتر از کارگران معمولی بود؛ و در سال ۲۰۱۴ درآمدشان سیصد برابر بیشتر شد (سندل، ۱۴۰۳: ۲۸۸).

شاید در اعتراض، کسی بگوید که اگر دیگران هم تلاش می‌کردند می‌توانستند مدیران حرفه‌ای شوند. تصادفی نیست که رتوریک بالا رفتن در دورانی به اوج خود رسیده است که نابرابری به حد سهمگینی رسیده است. وقتی ثروت ۸ نفر از بالاترین ثروتمندان جهان معادل دارایی ۳ و نیم میلیارد نفر باشد، وقتی ۱ درصد افراد ثروتمند امریکا درآمدشان بیشتر از مجموع ثروت پنج دهک پایین باشد، وقتی درآمد متوسط چهل سال گذشته حتی در اقتصادی مثل آمریکا راکد باشد، وقتی رباخواران از هیچ، خلق ثروت کنند، این اندیشه که تلاش و سختکوشی شما را به بالاها می‌رساند، دروغین می‌نماید. این موضوع که فقرا هم در شرایط بنیادگرایی بازار می‌توانند ارتقای وضعیت یابند به دو نوع نارضایی دامن می‌زند. یکی خشم ناشی از عدم پایبندی به پیمان شایسته‌سالاری است، یعنی آن‌هایی که سخت تلاش می‌کنند و طبق هنجارها عمل می‌کنند، قادر به پیشرفت نیستند. دیگری نیز نومی‌دری برخاسته در زمانی است که افراد فکر می‌کنند وعده شایسته‌سالاری تحقق‌یافته و آن‌ها بازی را باخته‌اند؛ و این نارضایی یأس‌آورتری است، چون به‌طور ضمنی اشاره می‌کند آن‌هایی که جامانده‌اند فقط می‌توانند خودشان را متهم کنند (همان، ۱۱۴-۱۱۳).

فی‌نفسه محصول تلاش وظیفه‌شناسانه باشد. به‌علاوه عایدی از استعدادهاى شخص منوط به این است که چند نفر دیگر از آن استعداد برخوردار باشند. استدلال دوم نایت به فرضیه‌ای که ارزش بازاری را با مشارکت اجتماعی برابر می‌داند برخورد می‌کند. بر طبق دیدگاه نایت، تأمین تقاضای بازار الزاماً به‌معنای ارائه خدمتی واقعاً ارزشمند به جامعه نیست. اهمیت اخلاقی برآورده کردن نیازهای بازار به ارزش اخلاقی آن‌ها بستگی دارد. ارزیابی ارزش آن‌ها دربرگیرنده داوری‌های اخلاقی واقعاً قابل اعتراض است که تحلیل اقتصادی از پس آن برنمی‌آید. نگرش نایت بین دو مفهومی که هایک با هم ادغام می‌کند، شکاف ایجاد می‌کند- ارزش مشارکتی اقتصادی که توسط بازار سنجیده می‌شود و ارزش واقعی آن. شلدن ادلسون موسس میلیاردر شرکت کازینوهای لاس وگاس سندز را در نظر بگیریم. ادلسون که یکی از ثروتمندترین افراد جهان است، هزاران برابر بیشتر از پرستار یا پزشک درآمد دارد؛ اما حتی با فرض رقابتی بودن بازار ثروتمندان کازینو و ارائه‌دهندگان خدمات بهداشتی، هیچ دلیلی وجود ندارد که باور کنیم ارزش بازاری آن‌ها منعکس‌کننده ارزش واقعی مشارکت یا نقش آن‌ها در جامعه است.

همان‌طور که مایکل سندل تذکر می‌دهد، محصول شرکت‌ها یا مشارکت همواره از حیث قیمت سنجیده می‌شود که تناسب چندانی با ارزش اخلاقی یا اهمیت انسانی ندارد. بهای پولی یک محصول به تقاضا بستگی دارد که خود منعکس‌کننده قدرت بازار شرکت‌ها، سلاقی و قدرت خرید خریدار و دسترس‌پذیری کالاهای جایگزین است. همگی این عوامل اساساً با فعالیت‌های نظام اقتصادی ایجاد و کنترل می‌شوند... در نتیجه نتایج آن‌ها فی‌النفسه از هیچ‌گونه اهمیت اخلاقی برای قضاوت سیستم برخوردار نیستند.

نایت در مقایسه با هایک، بررسی دقیق‌تری از نظام شایسته‌سالاری ارائه می‌دهد که حساسیت کمتری نسبت به تجلیل از نفس دارد. هایک به صاحبان ثروت می‌گوید، ثروت‌شان ملاک شایستگی‌شان نیست، ولی منعکس‌کننده ارزش بهتر مشارکت یا نقش آن‌ها در جامعه است. از منظر نایت، این گفته بسی تملق‌آمیز است. مهارت پول درآوردن،

ازای شخصیت خوب یا دستاوردهای ارزشمند نیست، بلکه صرفاً پرداخت‌هایی هستند که نشان‌دهنده بهای اقتصادی کالاها و خدماتی است که فعالان بازار ارائه می‌دهند (همان، ۱۸۸-۱۹۲).

نسخه جدیدتری از این استدلال توسط گریگوری منکیو، استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد که مدتی نیز مشاور اقتصادی رئیس جمهور جورج دبلیو. بوش بود، مطرح شده است. منکیو با بیان یک اصل اخلاقی بسیار متداول و طبیعتاً جذاب آغاز می‌کند: «مردم باید به آنچه استحقاقش را دارند، برسند. فردی که کمک بیشتری به جامعه می‌کند، مستحق درآمد بالاتری است که بازتابی از کمک‌های بیشتر آن‌هاست». او به عنوان نمونه استیو جابز، موسس شرکت اپل و جی. کی. رولینگ، نویسنده مجموعه کتاب‌های محبوب هری پاتر را مثال می‌زند. منکیو اظهار می‌کند اکثر افراد متفق‌القول هستند که استیو جابز و جی. کی. رولینگ استحقاق میلیون‌ها دلارری را که عایدشان شده دارند، زیرا درآمد بالای آن‌ها بازتابی از ارزش بالای آیفون و قصه‌های ماجراجویانه جذاب برای جامعه است.

منکیو استدلال را به همه درآمدها در یک اقتصاد بازاری رقابتی بسط می‌دهد: اخلاق حکم می‌کند نتایجی که جوامع رقابتی تولید می‌کنند، چه برای پرستاران و چه مدیران صندوق‌های پوشش ریسک، باید تأیید شود. منکیو می‌گوید، از آنجا که «درآمد هر شخص بازتابی از ارزش مشارکت او در تولید کالاها و خدمات جامعه است، می‌توان به‌آسانی چنین نتیجه گرفت که تحت چنین شرایط ایده‌آلی، هر شخص هر آنچه منصفانه استحقاقش را دارد، به دست می‌آورد».

این ادعا که مردم از نظر اخلاقی سزاوار هرگونه درآمدی که بازار آزاد رقابتی نثارشان می‌کند، هستند به روزهای نخست اقتصاد نئوکلاسیک برمی‌گردد. منتقدان این باور، از جمله برخی از اقتصاددانانی که رابطه خوبی با بازار آزاد دارند، مدت‌هاست معایب آن را خاطر نشان کرده‌اند (همان، ۲۰۴). فرانک نایت اشاره می‌کند که برخورداری از استعدادهایی که شخص را قادر به برآورده ساختن تقاضای بازار می‌کند به همان اندازه دست شخص نیست که به ارث بردن پولی هنگفت دست او نیست؛ به‌جز زمانی که آن توانمندی

این دیدگاه تاریخی و نهادی نسبت به رابطه دولت و بازار در تضاد شدید با دیدگاه راست‌کیشانه متداول قرار دارد و در علم اقتصاد متعارف نمی‌توان سراغی از آن یافت. اگر بخواهیم برای لحظه‌ای فنی‌تر سخن بگوییم، در اقتصاد متعارف دولت را تنها به‌عنوان یک بازیگر در مدل‌های اقتصاد کلان می‌بینید که از طریق ضریب فزاینده، مقررات یا اثر یک برنامه محرک بر تولید ناخالص داخلی اثر می‌گذارد. ولی در تابع تولید اقتصاد خرد دولت تماماً غایب است: تابع تولید یعنی رابطه میان مقدار ستانده یک کالا و مقدار نهاده لازم برای تولید آن، یا به بیان ساده‌تر، تحلیل نحوه رفتار یک بنگاه. بدین ترتیب فرض بر آن قرار می‌گیرد که ارزش تنها در بنگاه‌ها خلق می‌شود و دولت بیرون از مرز تولید می‌افتد.

برخی نظریه‌ها از این هم فراتر می‌روند آن‌ها استدلال می‌کنند که دولت ذاتاً فاسد و مستعد تسخیر توسط منافع شخصی است. می‌گویند: با توجه به ذات نامولد دولت، می‌توانیم با محدود کردن آن چه انجام می‌دهد از فعالیت‌های نامولد بکاهیم، و بدین وسیله شرایط را برای تکاپوهای مولد بهبود بخشیم و اقتصادها را به سمت رشد هدایت کنیم. نتیجه منطقی این است که دولت باید مهار و به حداقل خود کاسته شود: شاید با تقلیل بودجه، خصوصی‌سازی دارایی‌های عمومی، یا برون‌سپاری. به زبان امروزی: سیاست‌های تعدیل اقتصادی و ریاضت اقتصادی.

اما این دیدگاه غالب در مورد دولت اشتباه و بیشتر از هر چیز دیگر محصول سوگیری ایدئولوژیک از یک طرف و اراده استثمار دولت از طرف دیگر است. این روایت‌ها اعتمادبه‌نفس دولت را تضعیف می‌کند، نقشی را که می‌تواند در شکل‌دهی به نظام اقتصادی داشته باشد محدود و سهم آن را در تولید ملی کم‌ارزش و به اشتباه راه را برای خصوصی‌سازی و برون‌سپاری افراطی می‌کشایند و این نکته را از قلم می‌اندازند که مالیات‌دهندگان حقی برای سهم‌بری از پاداش‌های فرایند جمعی-عمومی خلق ارزش دارند. کما اینکه استثمار ارزش بیشتر را نیز ممکن می‌سازند. اگرچه بحث از دولت نباید درباره اندازه یا بودجه آن باشد؛ نکته واقعی آن است که دولت چه ارزشی می‌آفریند؛ زیرا پرسش از نقش دولت در نظام

نه شایستگی ما و نه ارزش مشارکت ما را می‌سنجد. تنها حرف صادقانه‌ای که افراد موفق برای گفتن دارند این است که آن‌ها توانسته‌اند با اتکا به ترکیبی غیرقابل درک از نبوغ یا ترفند، زمان‌بندی یا استعداد، شانس یا قطعیت یا تصمیم و اراده تزلزل‌ناپذیر-به‌طور سازنده از پس تأمین خواسته‌ها و امیال برآیند؛ تأمین تقاضای مصرف‌کننده فی‌نفسه ارزشمند نیست؛ ارزش آن، مورد به مورد، به جایگاه اخلاقی هدفی که پوشش می‌دهد، بستگی دارد (همان، ۲۰۹-۲۰۴).

۳-۳- داستان استثمار دولت در کادر سیاست‌های تعدیل اقتصادی

کارل پولانی، متفکر رادیکال اتریشی-مجارستانی، که استدلال‌های اقتصاد سیاسی را با فهمی عمیق از انسان‌شناسی، تاریخ و فلسفه درمی‌آمیخت، کتابی بسیار مهم نوشت: دگرگونی بزرگ. وی در این اثر می‌نویسد بازارها به هیچ‌وجه «طبیعی» یا اجتناب‌ناپذیر نبودند، بلکه از سیاست‌گذاری هدفمند ناشی می‌شدند: «مسیر به سمت بازار آزاد بر اثر افزایش انبوه در مداخله‌گرایی سازمان‌یافته و کنترل‌شده مرکزی گشوده و حفظ شد... مجریان مجبور بودند پیوسته این جاده را رصد کنند تا از کارکرد روان آن اطمینان یابند».

در رویاپردازی و تأمین مالی فناوری‌های کلیدی از قبیل اینترنت، که موجب موفقیت سیلیکون ولی شد، خط‌مشی دولت سرنوشت‌ساز بود. در این فرایند، دولت به بازارهای نوین برآمده از این فناوری‌ها (اقتصاد دات، کام) حیات بخشید. شیوه‌های دیگر ارزش‌آفرینی دولت‌ها عبارت است از نجات بانک‌ها؛ سرمایه‌گذاری در زیرساخت، آموزش و علوم پایه؛ و تأمین مالی فناوری‌های نوآورانه و رادیکالی که زندگی ما را تغییر می‌دهند. نکته تعیین‌کننده آن است که بسیاری از این فعالیت‌ها با ریسک‌پذیری و سرمایه‌گذاری سروکار دارند (دقیقاً کارهایی که ریاضت اقتصادی و سیاست تعدیل اقتصادی به آن‌ها نمی‌پردازد)، و دولت‌ها در حین انجام چنین فعالیت‌هایی ارزش می‌آفرینند. ولی به یک دلیل ساده این ارزش مشهود نیست: بخش عمده ارزش به جیب بخش خصوصی می‌رود. جان مینارد کینز متوجه این مشکل بود.

شمال جهانی). اما الگوی رشد مالی‌سالار مجراهایی را که قرار بود از طریق آن‌ها فروبارش ثروت از اغنیا به فقرا صورت گیرد به‌طور محسوس و علنی مختل می‌کند. سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد، مزدها سقوط می‌کنند و سود، به‌ویژه سود بخش مالی، هم رونق می‌یابد.

الگوی رشد مالی‌سالار در واقع برمبنای فرابارش عمل می‌کند؛ یعنی منافع اضافی اغنیا به‌طور مستقیم به زبان مردم معمولی به‌دست می‌آید. دلیل این امر آن است که مالی‌سازی در واقع استخراج رانت اقتصادی از فرایند تولیدی است؛ یعنی درآمدها ناشی از مالکیت دارایی‌های موجود است که هیچ ارزش تازه‌ای تولید نمی‌کنند. وقتی یک مالک بدون این که تغییری در واحد ساختمانی‌اش ایجاد کرده باشد اجاره پرداختی مستأجرها را افزایش می‌دهد، در این جا شاهد انتقال ثروت از غیرمالکان به مالکان این دارایی‌ها هستیم. مالک زمین نمی‌تواند با استفاده از افزایش بها (رانت) زمین تازه‌ای تولید کند که تولیدش به نفع همگان باشد، او فقط پول بادآورده را به جیب می‌زند. همین نکته را می‌توان در مورد بهره پرداختی به‌ازای قرض گفت که باعث می‌شود پول از افرادی که فاقد سرمایه هستند به کسانی که مالک آن‌اند منتقل شود. افزایش قرض خانوارها، رشد چشم‌گیر بهای مستغلات، کوشش برای بیشینه‌سازی ارزش متعلق به سهام‌داران، مالی‌سازی دولت، همه‌وهمه سازوکارهایی برای انتقال پول از مردم فاقد دارایی به سوی مالکان است، بدون این که هیچ ارزش تازه‌ای در این فرایند تولید شود (بلاکلی، ۱۴۰۰: ۱۳-۱۶).

در تمامی طول قرن نوزدهم دولت‌ها معتقد بودند بانک‌ها ارزش اضافه می‌کنند و در رسیدن به نوسازی صنعتی و رشد اقتصادی نقش حیاتی دارند. آن‌ها به‌ویژه مشوق بانک‌های سرمایه‌گذاری بودند، موسساتی که هم در هدایت منابع به سرمایه‌گذاری‌های مولد و هم در هماهنگ کردن بنگاه‌ها و صنایع جهت بهبود کارایی و رشد بازده این سرمایه‌گذاری‌ها، واجد نقشی اساسی بودند. نقش یگانه بانک‌ها در توسعه حتی از سوی بعضی اقتصاددانان میانه قرن بیستم، از جمله ژوزف شومپتر (۱۹۳۴) و الکساندر گرشنکرون (۱۹۶۲) به رسمیت شناخته شد.

اقتصادی، ناگزیر ارزش ذاتی آن را زیر سوال می‌برد (مازوکاتو، ۱۴۰۲: ۲۹۸-۲۹۶).



۳-۴- مالی‌سازی اقتصاد و آنچه که صاحبان دارایی از دیگران می‌ربایند

به‌سبب اهمیت روزافزون بخش مالی، تمام جنبه‌های فعالیت اقتصادی گاه به‌صورت نامحسوس و گاه کاملاً آشکار دگرسان شده‌اند. درحالی‌که در گذشته زندگی اقتصادی یک فرد بر سر مزد و چانه‌زنی بر سر مزد می‌گذشت، درحال حاضر مدیریت بدهی اهمیت بیش‌تری یافته است. در گذشته تمرکز اصلی کسب‌وکارها بر تولید کالا و خدماتی بود که در آن مزیتی نسبی داشتند، اما امروزه بیش‌تر بر بهای سهام، نظام تقسیم سود، وام‌ستانی یا شرط‌بندی بر بهای ارزها و نرخ بهره تأکید می‌کنند. زمانی وام‌ستانی بخش دولتی با سیاست‌های پولی انقباضی محدود شده بود، اما اکنون دولت‌ها نه‌تنها می‌توانند بیش‌تر از درآمد خود قرض بگیرند، بلکه حتی قادرند شرکت‌های خصوصی را وادار کنند از طرف آن‌ها هزینه‌ها را بر عهده بگیرند.

از دیدگاه تاریخی، مدافعان سرمایه‌داری ادعا می‌کردند که این نظام می‌تواند با تولید ثروت برای همگان، وضع همه را بهبود بخشد. کسب‌وکارها سود می‌برند و این سود را در تولید آینده سرمایه‌گذاری می‌کنند. این امر باعث ایجاد اشتغال می‌شود که این خود نیز بهبود سطح زندگی اکثر مردم را به‌همراه خواهد داشت. ممکن است در کوتاه‌مدت نابرابری در این نظام افزایش یابد، اما چون کارآفرینان سودشان را سرمایه‌گذاری می‌کنند، در نهایت فروبارش ثروت به همگان می‌رسد. اگرچه این برداشتی بسیار خوشبینانه از شیوه عملکرد نظام سرمایه‌داری است، در دوره پس از جنگ اغلب به نظر می‌رسید بازتاب واقعیت هم باشد (حداقل در

صرفه‌به‌مقیاس و نیز باور دولت که آن‌ها «بزرگ‌تر از آن‌ند که بگذاریم ورشکسته شوند» سروکار داشت. بازترسیم مرز تولید جهت دربرگرفتن خدمات مالی تا حدودی ریشه در لابی‌گری‌های چشمگیر بانک‌ها داشت، که خود جنبه‌ای از قدرت بازار و نفوذ آنان به حساب می‌آمد. با به تصویر کشیدن بخش مالی به‌عنوان یک منبع عظیم و درحال‌رشد از تولید ملی، منطق مقررات مالی قبلی از میان رفت. این قواعد که پیشتر محافظی در برابر رفتارهای رانت‌جویانه و خطرناک ارزیابی می‌شدند، اینک زنجیری به‌شمار می‌آمدند که یک کسب‌وکار ارزشمند در زمینه پول و ریسک را سرکوب می‌کنند (همان، ۱۵۲). اما خدمات مالی کم‌حاصله‌طالب بازده‌های کوتاه‌مدت - می‌تواند به ظرفیت تولیدی اقتصاد و قابلیت‌هایش برای نوآوری آسیب برساند (همان، ۱۷۹).

بد نیست بپرسیم که بخش مالی چگونه استثمار ارزش می‌کند؟ به‌طور کلی سه پاسخ برای این پرسش وجود دارد: با فاصله انداختن میان ارائه‌دهندگان و دریافت‌کنندگان خدمات مالی در شکل هزینه‌های مبادله؛ از طریق قدرت انحصاری، به‌ویژه در مورد بانک‌ها؛ و با اخذ کارمزدهای بالا در مقایسه با ریسک‌های تقبل‌شده، به‌ویژه در مورد مدیریت صندوق‌ها. به چنین هزینه‌های مبادله‌ای به چشم کاهنده بهره‌وری و از بین برنده ارزش نگریسته می‌شود، نه خلق‌کننده آن. با وجود این، هنگامی که اتحادیه‌های کارگری به‌نفع اعضای خود برای افزایش حقوق مذاکره می‌کنند، در حالی متهم به افزایش دستمزد می‌شوند که سهم کارگر در تولید ثابت مانده است.

تا آنجا که به بانک‌ها مربوط می‌شود، می‌توان به صورتی معقول آن‌ها را واسطه‌هایی مفید میان وام‌دهندگان و وام‌گیرندگان و منجر به کارایی شمرد، زیرا از فاصله، یا شکاف هزینه، میان این دو می‌کاهند. به‌لحاظ نظری، حداکثر کارایی، یا همان سرمایه‌سالاری بدون اصطکاک، زمانی به‌دست می‌آید که تفاوت بهره [دریافتی از وام‌گیرنده و پرداختی به سپرده‌گذار] ناپدید شود. با این حال، اندازه‌گیری غیرمستقیم خدمات واسطه‌گری مالی در حساب‌های مالی فرض را بر آن می‌گذارد که یک شکاف بزرگ‌تر [یک تفاوت بیشتر میان بهره پرداختی و دریافتی بانک‌ها] از افزایش

ولی در ادامه قرن بیستم درحالی که موفقیت بانک‌ها در خلق درآمد و سود از طریق کارهایی که پولش را خانوارها، بنگاه‌ها و دولت می‌پرداختند مدام افزایش می‌یافت، نقش آن‌ها در سوخت‌رسانی به توسعه اقتصادی به صورت پیوسته، هم در نظر و هم در عمل افول کرد. بدین ترتیب «مشکل بانکداری» پیش آمد. حساب‌های ملی اکنون می‌گویند اگر بخش بیشتری از درآمد ما نصیب کسانی شود که پول ما را مدیریت می‌کنند، یا با پول خود دست به قمار می‌زنند، اوضاع‌مان بهتر خواهد بود. اگر سود سرمایه‌گذاران حرفه‌ای در مستغلات طی دوره رونق بیشتر شود، شیوه‌های جدید حسابداری این سود را به عنوان افزایش سهم آنان در تولید ناخالص داخلی ثبت می‌کند. فروش موقت، یعنی فروش یک دارایی به وام گرفته شده، به امید بازخرید آن پس از کاهش بها، فعالیتی سفته‌بازانه است که در شکل جدید اندازه‌گیری GDP رشدش به تولید ناخالص داخلی یاری می‌رساند. ما اگر با افزایش مداوم کرایه اتوبوس به قیمت‌های واقعی مواجه شویم به جد خواهیم پرسید که چرا شرکت‌های اتوبوسرانی دارند تا این حد ناکارآمد می‌شوند، و علیه بنگاه‌هایی که با سوءاستفاده از قدرت انحصاری خود قیمت‌ها را بالا می‌برند دست به اقدام می‌زنیم. حال آن‌که وقتی هزینه واقعی خدمات واسطه‌گری مالی بالا می‌رود به تجلیل از ظهور یک بخش مالی و بیمه سرحال و موفق می‌پردازیم. سپس این جامعه بزرگ‌تر است که هزینه‌های این جنون سفته‌بازی را می‌پردازد: بیکاری افزایش می‌یابد و دستمزدها پایین نگه داشته می‌شوند. به عبارت دیگر، ارزش از سهم عایدات نیروی کار استثمار می‌شود تا منافع شرکت‌ها را احیا کند (مازوکاتو، ۱۴۰۲: ۱۵۲-۱۵۰).

بدین ترتیب دشوار بتوان خدمات مالی را چیزی جز یک بخش رانت‌خوار دانست، که دست به استثمار ارزش می‌زند. فی‌الواقع تا پیش از دهه ۱۹۷۰ در حساب‌های ملی چنین قضاوتی درباره بخش مالی مدنظر قرار می‌گرفت، تا این‌که به بانک‌ها و فعالیت‌های‌شان در بازار مالی «ارزش افزوده» نسبت داده شد. آن تصمیم سودهای مالی را نتیجه فعالیت مولد دانست، حال آن‌که اقتصاددانان پیش‌ترها مشکلی نداشتند آن را ناشی از قدرت انحصاری بانک‌ها بدانند؛ قدرتی که با

صمیمی و سفارش‌شده‌ها می‌دهند. نخست، از رقابت کم کنید؛ دوم، منابع را به سمت مقربین سوق دهید. سوم، اطلاعات داخلی دربارهٔ ارزش آن چیزی که قرار است فروخته شود را در اختیار نورچشمی‌ها قرار دهید؛ و چهارم، شرایط را به‌صورت نابرابر اعمال کنید. وقتی رقابت برای منابع محدود می‌شود - به‌ویژه وقتی معلوم می‌شود که رقابت محدود شده است - در این صورت قیمت‌های حاکم پایین‌تر خواهد بود (راغفر، ۱۳۸۹).

وقتی شرکت‌کنندگان در مزایده بدانند که دولت‌ها تحت فشارند که به سرعت خصوصی‌سازی کنند، از این رو، آن‌ها پیشنهادهای محافظه‌کارانه‌تری ارائه می‌کنند، می‌دانند که قیمت ذخیره (حداقل قیمتی که دولت خواهد پذیرفت) پایین خواهد بود. بسیاری از مدافعین خصوصی‌سازی سریع می‌گفتند که به دنبال خصوصی‌سازی، حاکمیت قانون توسعه خواهد یافت چون آن‌هایی که منابع را کنترل می‌کنند خواهان آن خواهند بود. اما این ادعا نه پایه تاریخی داشت و نه نظری. بلکه کاملاً برعکس بود. آن‌هایی که دارایی‌ها را کنترل می‌کردند ترجیح می‌دادند که دستگاه قضایی‌ای بر سر کار باشد که به آن‌ها آزادی عمل بیشتری برای غارت دارایی‌ها بدهد.

هر چند خصوصی‌سازی می‌تواند با خارج کردن دارایی‌های معینی از کنترل دولت و تبدیل اقدامات و تصمیمات مقامات رسمی به انتخاب‌های ناشی از نیروی محرک بازار فساد را کاهش دهد؛ با وجود این، فرایند انتقال دارایی‌ها به مالکیت خصوصی سرشار از فرصت‌های فساد است. بسیاری از انگیزه‌های فساد با انگیزه‌هایی که از اعطای قراردادهای امتیازات ناشی می‌شوند قابل مقایسه‌اند. شرکت‌کنندگان در یک مناقصه دولتی می‌توانند به‌جای رشوه‌دادن به یک شرکت دولتی برای به دست آوردن قراردادهای بهره‌مند شدن از شرایط مطلوب، به مقامات دولتی که در سازمان خصوصی‌سازی یا در رأس حکومت هستند رشوه بدهند. رشوه ممکن است به‌خاطر منظورشدن در فهرست پیشنهاددهندگان واجد صلاحیت درخواست شود و شرکت‌ها ممکن است برای محدودکردن تعداد پیشنهاددهندگان دیگر رشوه بپردازند. با وجود این،

ارزش‌افزوده حکایت می‌کند. البته هدف این نیست که بهره را حذف کنیم، بلکه اگر بهره را قیمت واسطه‌گری مالی بدانیم، می‌خواهیم مطمئن شویم که نرخ آن بازتاب افزایش کارایی در سیستم و ناشی از سرمایه‌گذاری مناسب در تغییر فناوری است، همان چیزی که برخی از پیشرفت‌های فناوری مالی به انجام رسانده است (همان، ۱۹۷-۱۹۶).

درمقام جمع‌بندی می‌شود گفت که صنعت مدیریت دارایی به یکی از شاخصه‌های معرف سرمایه‌سالاری مدرن تبدیل شده است. در کنار برخی از اثرات مفید صنعت مدیریت دارایی، این نکته هم باید مدنظر باشد که بسیاری از فعالیت‌های صنعت مزبور به‌جای خلق ارزش به استثمار ارزش می‌انجامد. بازارهای مالی صرفاً درآمد ایجادشده بر اثر فعالیت در جایی دیگر را توزیع می‌کنند و به درآمد نمی‌افزایند. البته منظور این نیست که کارگزاران مالی نباید پول دربیاورند، یا ارزش نمی‌آفرینند؛ بلکه تلاش جمعی موجود در سازوکار خلق ارزش باید به‌صورتی بازتاب یابد که نقش افراد در این تلاش جمعی با سهم‌شان از پاداش‌ها برابر باشد (همان، ۲۱۴-۲۱۳). این همان مفهوم کینز در زمینه «اجتماعی‌سازی سرمایه‌گذاری» است. او استدلال می‌کرد که اگر کمیت و کیفیت سرمایه‌گذاری عمومی افزایش یابد، اقتصاد می‌تواند رشد کند و ثبات بهتری داشته باشد، و در نتیجه اشتغال کامل تضمین می‌شود. منظور وی آن بود که سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و نوآوری‌ها (توسعه سرمایه) باید توسط خدمات عمومی، بانک‌های دولتی، یا تعاونی‌هایی انجام گیرد که منابع عمومی را به‌جای بازده‌های کوتاه‌مدت به سمت رشد میان‌مدت و بلندمدت سوق می‌دهند.

۳-۵- شکل‌گیری فساد در بستر شوک‌درمانی و زمین‌گیر کردن تولید

در عمل، خصوصی‌سازی قلمرو (فرصت‌ها و انگیزه‌ها) را برای فساد افزایش می‌دهد و این کار را از طریق افزایش ظرفیت بالقوه برای همکاری مخفیانه و غیرقانونی بین مقامات دولتی و دیگران برای منحرف‌کردن منافع عمومی انجام می‌دهد. اساساً چهار سازوکار (گاهی به‌هم‌مرتبط) برای خصوصی‌سازی فاسد وجود دارند که علاوه بر سازوکارهای بدیهی است و فقط منابع را به اقوام، نورچشمی‌ها، دوستان

اطمینان از قدرت انحصاری به سود هر دوی آن‌هاست (اکرم، ۱۳۸۵: ۶۷-۶۶).

می‌توان از مباحث بالا نتیجه گرفت که، انگیزه‌های فاسد ممکن است به این معنا باشد که کارآمدترین شرکت‌کننده در مناقصه در برابر یک خودی فاسد بازنده می‌شود. حتی اگر کارآمدترین شرکت برنده شود، فساد در جریان مناقصه بی‌گمان موجب می‌شود که درآمد بسیار ناچیزی از فروش عاید دولت گردد. این به مفهوم مالیات‌های بیش‌تر یا صرف هزینه‌های کمتر برای خدمات عمومی است.

شاید مرور آنچه بر سر روسیه آمد (تجربه‌ای نزدیک به تجربه ایران) بد نباشد: آزادسازی و تثبیت اقتصادی دو ستون اصلی راهبرد اصلاحات بودند. خصوصی‌سازی سریع، ستون سوم آن بود. اما دو ستون اول موانعی برای ستون سوم فراهم آوردند. تورم شدید اولیه، پس‌اندازهای اکثر مردم روسیه را از میان برد و لذا افراد کافی در کشور نبودند که بنگاه‌های خصوصی‌شده را خریداری کنند. حتی اگر هم می‌توانستند خریداری کنند، مشکل می‌توانستند آن‌ها را بازسازی کنند، چرا که نرخ بهره بسیار بالا بود و موسسات مالی که سرمایه لازم را تأمین کنند وجود نداشت. قرار بود خصوصی‌سازی اولین گام در فرایند تجدید ساختار اقتصاد باشد. نه فقط مالکیت واحدها، بلکه مدیریت آن‌ها باید تغییر کند. تولید هم باید از آنچه به واحدها گفته می‌شد به آنچه مصرف‌کنندگان می‌خواستند، تغییر کند. البته، این تجدید ساختار مستلزم سرمایه‌گذاری جدید و نیز در بسیاری موارد کاهش تعداد مشاغل بود. کاهش تعداد مشاغل تنها وقتی کارایی کل را بالا می‌برد که کارگران از مشاغل با کارایی کمتر به مشاغل با کارایی بیشتر تغییر مکان بدهند. متأسفانه، این‌گونه تجدید ساختار مثبت، خیلی به‌ندرت صورت گرفت زیرا راهبرد انتخابی، موانع زیادی بر سر راه گذاشته بود (استیگلیتز، ۱۳۸۴: ۱۸۰-۱۷۹).

البته، برنامه تثبیت، آزادسازی و خصوصی‌سازی، برنامه‌ای مربوط به رشد اقتصادی نبود، بلکه به‌عنوان پیش شرط رشد تنظیم شده بود. اما در عمل، این برنامه، پیش شرطی شد برای سقوط اقتصادی. نه فقط سرمایه‌گذاری متوقف شد، بلکه سرمایه‌های موجود هم مستهلک شدند، تورم، پس‌اندازها را

انگیزه‌های فاسد دیگری بیشتر ویژه فرایند خصوصی‌سازی هستند (اکرم، ۱۳۸۵: ۶۴). سه عامل به‌ویژه در اینجا مهم به نظر می‌رسند.

نخست، هنگامی که موسسات بزرگ دولتی خصوصی می‌شوند، ممکن است شیوه قابل اطمینانی برای تعیین ارزش دارایی‌های آن‌ها وجود نداشته باشد، دادن اطلاعات پیش از موقع در ازای پرداخت رشوه یا ترجیح قائل شدن در فرایند مزایده برای شرکت‌های فاسد. حتی فرایند ارزیابی ممکن است توسط خودی‌های مطیع یا ارزیاب‌های خارجی دارای پیوندهای نزدیک با شرکت‌های چندملیتی که می‌خواهند در مزایده شرکت کنند به فساد کشیده شود (شارپ، ۱۹۹۵: ۱۸). در موارد غیرمعارف هیچ‌گونه ارزیابی انجام نمی‌شود و هیچ مزایده‌ای در کار نیست. شرکت صرفاً به کسانی که دارای نزدیک‌ترین ارتباطات سیاسی هستند داده می‌شود: فروش با قیمت‌های اعلام‌نشده گاهی به خریداران مشکوک مانند سیاستمداران حزب حاکم و دیگران که فاقد تجربه تجاری بوده‌اند صورت گرفته است (نلیس و کیکری، ۱۹۸۹: ۶۶۸).

دوم، مقامات فاسد دولتی ممکن است اطلاعاتی به مردم ارائه دهند که باعث شود شرکت ضعیف به نظر برسد درحالی‌که به افراد خودی اطلاع می‌دهند که شرکت در واقع در وضعیت خوبی است. بنابراین در آنچه که یک فرایند مزایده باز و رو راست به نظر می‌رسد خودی‌ها بالاترین قیمت‌ها را پیشنهاد می‌کنند. همچنین، به رشوه‌دهندگان ممکن است اطمینان داده شود که در زمینه بررسی‌های نظارتی در مورد آنان انعطاف نشان داده خواهد شد، چیزی که یک غیرخودی نمی‌تواند به آن متکی باشد. ارزیابی‌های بعدی نشان می‌دهند که واگذاری به بخش خصوصی بسیار موفقیت‌آمیز بوده و شرکت خصوصی جدید بازده بسیار زیادی داشته است (مانزتی و بلاک، ۱۹۹۶).

سوم، یک شرکت واگذارشده به بخش خصوصی چنانچه قدرت انحصاری‌ای را که شرکت دولتی از آن برخوردار بود حفظ کند ارزش بیشتری دارد. از نظر یک اقتصاددان حفظ رانت‌های انحصاری توجیه برای خصوصی‌سازی را تضعیف می‌کند. از نظر یک دولت بی‌پول و شرکت‌کنندگان در مزایده

خارجی جذابیت پیدا می‌کند، اما عملاً راهی یک‌طرفه باز شده بود که فرار پول را از کشور تسهیل می‌کرد (همان، ۱۸۲).

۳-۶- پارادوکس وارد کردن شوک و انتظار داشتن جامعه‌ای هوشیار

سرچیود کاسترو، وزیر اقتصادپینوشه از دارودسته برویچه‌های شیکاگو، که بر اعمال شوک‌درمانی نظارت می‌کرد، گفت که هرگز قادر نبود بدون پشتیبانی مشت آهنین پینوشه، از پس آن کار برآید. او می‌گوید: «افکار عمومی کاملاً علیه ما بود. بنابراین، به شخصیتی قوی نیاز داشتیم تا سیاست‌ها را استمرار بخشد. رئیس‌جمهور پینوشه این کمبود ما را درک کرد و با شخصیتی که داشت، در برابر انتقادات، مقتدرانه ایستاد». کشتارهای هدفمند، مثل اکثر ترورهای دولتی، در خدمت اهداف دوگانه قرار داشت: نخست اینکه کشتارها موانع واقعی موجود بر سر راه طرح، یعنی مردمی که بیشتر احتمال می‌رفت دست به مبارزه زنند، را از میان برمی‌داشت. دوم، این نکته که همگان شاهد ناپدیدشدن آشوبگران بودند از همه کسانی که ممکن بود به فکر مقاومت بیفتند سخت زهرچشم می‌گرفت و به این ترتیب موانع آتی را نیز از سر راه برمی‌داشت.



این شیوه عمل کارساز بود. مارکو آنتونیو دلاپارا، روان‌پزشک شیلیایی، به خاطر می‌آورد «ما گیج، مضطرب و مطیع و منتظر بودیم به ما فرمان دهند چه کار کنیم... مردم به پسرقت ذهنی گرفتار آمده، وابسته‌تر و هراسان شده بودند». به دیگر سخن، مردم شوکه‌شده بودند. بنابراین وقتی که، با استفاده از شوکه‌های اقتصادی، قیمت‌ها را افزایش و دستمزدها را کاهش دادند، خیابان‌ها در شیلی، آرژانتین و

از میان برد، عواید خصوصی‌سازی یا وام‌های خارجی تا حدود زیادی به مصارف نامناسب تخصیص داده شد. خصوصی‌سازی، همراه با بازکردن بازارهای سرمایه، منجر به ایجاد ثروت نشد، بلکه اموال موجود را هم به تاراج داد. منطق هم همین را حکم می‌کرد. معدودی الیگارش‌ی که توانسته بودند با استفاده از قدرت سیاسی، میلیارد‌ها دلار ثروت جمع‌آوری کنند، به طبع می‌خواهند که این پول را با هزینه ناچیزی از کشور خارج کنند. نگه داشتن پول در روسیه به معنای سرمایه‌گذاری در کشوری بود که عمیقاً در رکود بود و علاوه بر بازده کم، خطر توقیف آن‌ها توسط دولت بعدی هم وجود داشت که ممکن بود «مشروعیت» خصوصی‌سازی را به‌درستی زیر سوال ببرد. هر کس که این قدر عقل دارد که در قرعه‌کشی خصوصی‌سازی برنده باشد، آن‌قدر هم عاقل است که پولش را در بازار رو به رونق بورس سهام یک کشور دیگر یا در یک حساب محرمانه در یکی از بانک‌های مطمئن در خارج سرمایه‌گذاری کند. لذا، برنامه، اساساً به اهداف خود نزدیک هم نشد، و عجب هم نیست که میلیارد‌ها دلار از کشور خارج شد (همان، ۱۸۱-۱۸۰).

بدین ترتیب به اسم اصلاحات در روسیه، چوب حراج به اموال دولتی زده شد و این کار را قبل از اینکه نظام مالیاتی کارایی تعبیه شود، انجام دادند. دولت با این کار یک طبقه ثروتمند و بازرگانان قدرتمند درست کرد که فقط اندکی از مالیات‌های متعلقه به خود را می‌پرداختند، خیلی کمتر از آنچه در هر کشور دیگری مجبور به پرداخت بودند. با این که روسیه منابع طبیعی فراوانی داشت ولی در دهه ۱۹۹۰ دولت آه در بساطش نبود. دولت عملاً اموال دولتی را بذل و بخشش می‌کرد، درحالی که حتی نمی‌توانست برای سالمندان مقرری تعیین کند و یا به فقرا کمک‌های رفاهی بدهد. دولت میلیارد‌ها دلار از صندوق بین‌المللی پول وام گرفته بود و به‌نحو روزافزونی در قرض فرو می‌رفت، درعین حال که گروه معدودی از ثروتمندان که این هدایا را از دولت دریافت می‌کردند، میلیارد‌ها دلار را از کشور خارج کردند. صندوق بین‌المللی پول، دولت را تشویق کرد که حساب‌های سرمایه‌اش را باز کند و اجازه خروج آزادانه سرمایه‌ها را بدهد. فرض بر این بود که کشور به‌این ترتیب برای سرمایه‌گذاری

شوک الکتریکی و شکنجه و گیج و مبهوت‌شده با شوک اقتصادی فقر و فلاکت و نظامی‌گری است!

درحالی‌که علم اقتصاد در مرزهای توسعه‌یافته امروزی آن، ما را به ریشه تاریخی مسائل و پدیده‌ها فرامی‌خواند تا با کنارزدن رسوب‌ها و بازکردن قفل‌های تاریخی مسئله، امر توسعه اقتصادی را محقق کنیم، شوک‌درمان‌گرها باید به ما بگویند که، در چارچوب این لوح سفید و خالی ذهن افراد و جامعه، چه‌طور قرار است تعقل و اندیشه کنیم.

درحالی‌که پیاده‌کردن شکل کامل شوک‌درمانی نیازمند شرایط استبدادی خشونت‌بار است، و این شرایط قاتل دموکراسی و حامی نظام بروکراسی فن‌سالار است، شوک‌درمان‌گرها به ما بگویند که چطور قرار است امر پیشرفت اجتماع محقق شود. آیا در شرایط استبدادی فناوری و صنعت ساخت شکل می‌گیرد؟ آیا امکان اشتغال برای جوانان مهیا می‌شود؟

درحالی‌که سیاست تعدیل و شوک‌درمانی، مروج تقلید طوطی‌وار سیاست‌ها، برنامه‌ها و پروژه‌ها از «یک بهترین سرمشق» خارجی است - سرمشقی با مسائل، شرایط و اقتضائات متفاوت از محیط بومی ما - چه‌طور قرار است سیاست تعدیل اقتصادی بستری برای پیشرفت و توسعه باشد. تحمیل تقلید ترجمه‌ای در بستر سیاست تعدیل در حالی صورت می‌گیرد که هیچ راه‌حل و فرمول مشخصی برای تحقق توسعه اقتصادی وجود ندارد. هیچ مدل اقتصادی نمی‌تواند پیچیدگی‌های رشد اقتصادی در جامعه‌ای خاص را دربرگیرد. همان‌طور که نورث (۱۳۹۷) توجه داده است، درحالی‌که ریشه‌های رشد مولد شناخته شده‌اند، فرایند رشد اقتصادی در هر جامعه‌ای متفاوت است که این وضعیت، منعکس‌کننده میراث فرهنگی متنوع و شرایط مختلف جغرافیایی، فیزیکی، و اقتصادی است. ما قبل از اینکه بتوانیم عملکرد را بهبود بخشیم باید به شناخت چگونگی رشد اقتصادی بپردازیم و قبل از آن‌که به منظور تلاش برای تغییر آن آماده شویم، باید فهمی دقیق از ویژگی‌های منفرد جامعه خود داشته باشیم. سپس باید درکی از پیچیدگی تحول نهادی داشته باشیم تا در اجرای آن تحول موثر عمل کنیم.

اروگونه خالی و آرام ماند. نه شورش در اعتراض به افزایش بهای مواد غذایی صورت گرفت و نه اعتصابی عمومی. خانواده‌ها به آرامی، با حذف وعده‌های غذا، تغذیه کودکان با ماته (چایی سنتی که اشتها را کور می‌کند) و سحرخیزی (برای این‌که پای پیاده سر کار بروند و هزینه بلیط اتوبوس و کرایه تاکسی را پس‌انداز کنند)، خود را با شرایط جدید وفق می‌دادند. آن‌هایی که از سوء تغذیه یا حصبه جان می‌دادند بی سر و صدا دفن می‌شدند (کلاین، ۱۳۹۸: ۱۷۳). عجب آنجاست که میلتن فریدمن، نویسنده کتاب سرمایه‌داری و آزادی، مدعی بود که کل دوران زمامداری پینوشه - یعنی ۱۷ سال دیکتاتوری و صدها هزار قربانی شکنجه - نه تخریب خشونت‌بار دموکراسی بلکه عکس آن بوده است. فریدمن چشمانش را بر تمام اقدامات ضدانسانی و سرکوب آزادی و دموکراسی می‌بندد و می‌گوید: «نکته واقعاً مهم درباره مسئله شیلی این است که بازارهای آزاد نقش خود را برای جامعه‌ای آزاد ایفا کردند!!» این درحالی‌است که ادواردو گالانو، نویسنده اروگونه‌ای، می‌نویسد: «اگر به‌واسطه شوک‌های الکتریکی شکنجه‌گران نبود، حفظ این نابرابی‌ها چگونه ممکن می‌شد؟» وی ادامه می‌دهد: «مردم زندانی شدند تا قیمت‌ها آزاد باشد». آری، همان‌گونه که برای اشغال سرزمینی برخلاف عزم و اراده مردمش راهی صلح‌جویانه وجود ندارد برای ربودن ضروریات زندگی آبرومندانه از میلیون‌ها شهروند نیز راهی مسالمت‌آمیز وجود ندارد (همان، ۱۳).

شوک‌درمانی با منطق عقیم‌سازی عمل یا عکس‌العمل وارد می‌شود. دانیل فیپرشتاین، جامعه‌شناس آرژانتینی، در ۲۰۰۴ در خصوص تجربه شوک‌درمانی آرژانتین چنین نوشت: «قلع و قمع در آرژانتین نه خودانگیخته بود و نه تصادفی، و نه فاقد منطق: وظیفه سیاست قلع و قمع در آرژانتین نابودی نظام‌مند بخش قابل‌توجهی از ملت آرژانتین و هدف آن نیز ایجاد چنان تغییراتی در ماهیت ملت است که منجر به بازتعریف ویژگی‌ها، روابط اجتماعی، فرجام و آینده ملت شود». آنچه جای سوال است، نحوه تحقق توسعه توسط جامعه‌ای از حافظه پاک‌سازی‌شده، مرعوب‌شده با

گالبرایت، وارث کسوت کینز، در ایالات متحده، رسالت اصلی سیاستمداران و اقتصاددانان، هر دو را «اجتناب از رکود و پیشگیری از بیکاری» توصیف کرد. پس از بازسازی اروپای بعد از جنگ جهانی دوم، قدرت‌های غربی این اصل را پذیرفتند که کشورهای دارای اقتصاد بازار لازم است شئون اولیه شهروندان را چنان رعایت کنند که شهروندان سرخورده دوباره به جستجوی ایدئولوژی‌هایی جذاب‌تر نروند، چه فاشیسم و چه کمونیسم (کلاین، ۱۳۹۸: ۹۲-۹۰). نکته جالب این‌که، فریدمن و هایک در راستای منافع صاحبان قدرت و ثروت، تاریخ را عمداً اشتباه می‌خوانند. استیگلیتز تأکید دارد که فریدمن و هایک دانسته و تعمداً تاریخ را اشتباه خوانده‌اند: «دوران کوتاه اقتدارگرایی شدید -هیتلر، موسیلینی، استالین- که در زمان نوشتن هایک و فریدمن، جهان داشت از آن بهبود می‌یافت، معلول دولت‌هایی نبود که نقش بیش از اندازه ایفا می‌کردند. بلکه این رژیم‌های شر بر اثر واکنش افراطی نسبت به دولت‌هایی پدیدار آمدند که به‌اندازه کافی اقدام نمی‌کردند. در آن زمان این‌گونه نبود و اکنون نیز چنین نیست که اقتدارگرایی در حکومت‌های سوسیال دموکراتیک دارای دولت‌های بزرگ پدیدار شود، بلکه در کشورهای مبتلا به نابرابری شدید و سطوح بالای بیکاری چهره نشان می‌داد و می‌دهد، جایی که دولت‌ها بیش از اندازه کم عمل کرده‌اند... خلاصه هایک و فریدمن اشتباه می‌کردند. سرمایه‌داری بی‌لجام نئولیبرال پادنهادهای مردم‌سالاری پایدار است. کتاب مشهور هایک با عنوان راه بردگی ادعا می‌کرد که حکومت بیش از اندازه بزرگ دارد مسیر را به سمت از دست رفتن آزادی ما هموار می‌کند. امروز مشهود است که بازارهای آزاد و بی‌لجام ترویج‌شده توسط هایک و فریدمن و بسیاری از راست‌گرایان ما را در مسیر فاشیسم انداخته است، راهی به سمت یک نسخه قرن بیست‌ویکمی از اقتدارگرایی، که پیشرفت‌های علم و فناوری بدی‌هایش را بدتر می‌کند، نوعی اقتدارگرایی اورولی که در آن نظارت دستور روز به حساب می‌آید و حقیقت در پیش پای قدرت قربانی شده است» (استیگلیتز، ۱۴۰۳: ۲۸۸). لذا دغدغه فردریش فون هایک، مبنی بر اینکه افزایش قدرت حکومت جامعه را بی‌خاصیت می‌کند و راه را

تقلید طوطی‌وار از یک «بهترین سرمشق خارجی» الزامات سیاست‌گذاری درست را نادیده می‌گیرد.

۷-۳- توطئه‌ای در کار بوده است: داستان فربه کردن صاحبان ثروت و قدرت به هزینه خشونت

طرفداران «مکتب اقتصادی شیکاگو»، مارکسیسم را دشمن واقعی خود محسوب نمی‌کردند. از نظر آنان، آرای پیروان مکتب اقتصادی کینز در ایالات متحده، ایده‌های سوسیال دموکرات در اروپا و نظرات توسعه‌گرایان در کشورهایی که در آن برهه جهان سوم خوانده می‌شد منشأ اصلی دردسر بود. آنچه شیکاگویی‌ها می‌خواستند انقلاب به‌معنای دقیق کلمه نبود بلکه یک «نهضت اصلاح» سرمایه‌داری بود: بازگشتی به سرمایه‌داری خالص.

بخش بزرگی از این گرایش به «خلوص سرمایه‌داری» منبعت از آرای فردریش هایک، مرشد شخص فریدمن، بود که مدتی در دهه ۱۹۵۰ در دانشگاه شیکاگو تدریس می‌کرد. از نظر این طیف هرگونه دخالت دولت در امور اقتصادی، جامعه را به سرایش بردگی خواهد راند و باید متوقف شود. هرگونه دخالت دولت در اقتصاد از نظرشان، نه‌فقط خطا بلکه عملی شیطانی است (فریدمن، ۱۴۰۱ و هایک، ۱۴۰۱).

در سال ۱۹۴۷، هنگامی که میلتن فریدمن برای تشکیل جمعیت «مون پلرن» (محفلی از اقتصاددانان بازار آزاد که نام محل تشکیلش در کشور سوئیس را بر خود نهاده بود) به هایک پیوست، بیان علنی این ایده که واحدهای تجاری را باید به حال خود گذاشت تا هر طور که می‌خواهند بر دنیا حکومت کنند، در جمع فرهیختگان، سخیف محسوب می‌شد. خاطره سقوط بازار سهام در سال ۱۹۲۹، و رکود بزرگی که در پی داشت، هنوز در اذهان زنده بود - پس‌اندازهای یک عمر مردم که یک‌شبه بر باد رفت، خودکشی‌ها، آشپزخانه‌های خیریه که به تنگدستان سوپ رایگان می‌داد، و خیل پناهجویان. ابعاد این فاجعه مخلوق بازار آزاد به خواست‌های فزاینده مردم برای تشکیل دولت‌هایی منجر شد که مشخصاً و مستقیماً وارد عمل شوند. رکود بزرگ مبین پایان سرمایه‌داری نبود ولی، همان‌طور که جان مینارد کینز چند سال پیش از آن پیش‌بینی کرده بود، «پایان اقتصاد آزاد» بود. در چنین شرایطی جان کنت

بر استبداد هموار می‌نماید اشتباهی بود که دو جنبه داشت. اول اینکه هایک قدرت گرفتن جامعه، و آنچه به اصطلاح قدرت ملکه سرخ نامیده می‌شود، که می‌تواند لویاتان مقید را در دالان نگاه دارد، پیش‌بینی نکرد. و ثانیاً نتوانست آن چیزی را که اینک مشهود است ببیند: نیاز به حکومت برای ایفای نقش بازتوزیعی، ایجاد تور ایمنی اجتماعی و مقررات‌گذاری در اقتصادهایی که هر روز پیچیده‌تر می‌شوند، همان پیچیدگی‌هایی که از نیمه اول قرن بیستم پدیدار شدند (عجم‌آغلو و رابینسون، ۱۳۹۹: ۵۷۰).

به هر حال، ضد انقلاب امثال هایک و فریدمن علیه انقلاب کینزی به این خاطر بوده است که، در چارچوب اقتصاد رفاه کینزی، برای روسای شرکت‌های چندملیتی، دست‌وپنجه نرم‌کردن با کشورهای در حال توسعه - که آشکارا کمتر پذیرای شرکت‌های مزبور بودند- و مقابله با اتحادیه‌های کارگری قوی‌تر در خود کشورهای صنعتی با مطالبات روزافزون‌شان، سال‌های شکوفایی پس از جنگ را برای صاحبان قدرت و ثروت تبدیل به اوقاتی دلهره‌آور کرده بود. اقتصاد به سرعت در حال رشد بود، ثروت عظیمی خلق می‌شد، اما مالکان صاحبان سهام شرکت‌ها مجبور بودند با پرداخت مالیات بر شرکت و دستمزد کارگران، مقدار زیادی از آن ثروت را بازتوزیع کنند. کار و بارشان خوب بود، اما بازگشت به قواعد اقتصادی دوره پیش از «اصلاحات نوین» می‌توانست وضع چند نفری را (وضع صاحبان ثروت و قدرت را) خیلی بهتر از این‌ها کند.

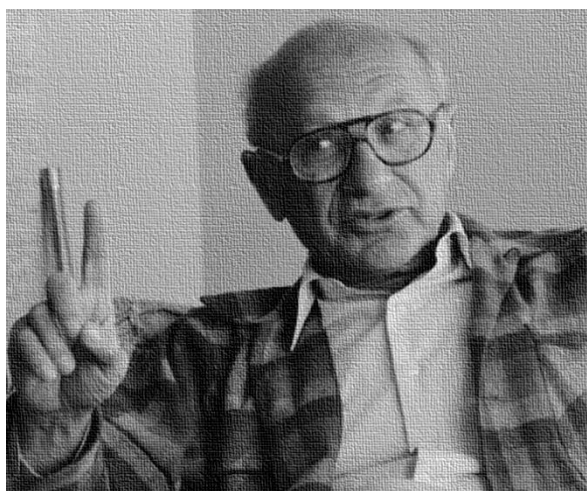
فریدمن برای بازگرداندن دولت‌ها به مسیر صحیح، در کتاب سرمایه‌داری و آزادی، مطالبی را مطرح کرد که بعدها به دستورالعمل بازار آزاد جهانی، و در ایالات متحده به برنامه کار اقتصادی جنبش نومحافظه‌کار تبدیل شد: «اول دولت‌ها باید تمام قواعد و مقررات موجود بر سر راه انباشت سود را از میان بردارند. دوم، دولت‌ها باید دارایی‌های تحت اختیارشان را که شرکت‌ها بتوانند به‌نحو سودآوری اداره کنند به فروش

ضمانت می‌کنند.



انقلاب مبتنی بر قواعد مکتب کینز علیه اقتصاد آزاد، هزینه زیادی برای بخش خصوصی در برداشت. روشن بود که بازپس گرفتن آنچه از دست رفته مستلزم یک حرکت ضدانقلابی علیه سیاست‌های اقتصادی کینزی است. این حرکت ضدانقلابی به‌معنای بازگشت به شکلی از

بود، مبتنی بر پندار بازگشت به یک وضعیت سلامت «طبیعی» بود، پیش از آن‌که دخالت‌های انسانی منجر به پیدایش الگوهایی انحراف‌آفرین و مخلّ نظم و توازن شود، در آن همه چیز متوازن و در جای خود بوده است. درحالی‌که کامرون رویای بازگشت ذهن انسان به چنان وضعیت بکری را در سر داشت، رویای فریدمن قالب‌شکنی جوامع و بازگرداندن آن‌ها به یک وضعیت سرمایه‌داری ناب‌فارغ از هرگونه مزاحمت بود -مزاحمت‌هایی چون مقررات دولتی، موانع تجاری، و منافع جافتاده مادی. همچنین فریدمن مانند کامرون معتقد بود که وقتی اقتصاد شدیداً دچار انحراف و نابه‌جایی است، تنها راه رسیدن به آن «وضعیت پیش از هبوط آدم و حوا» این است که عامدانه شوک‌های دردناکی به اقتصاد وارد شود: فقط «دارویی تلخ» می‌توانست آن کژدیسی‌ها و الگوهای بد را از سر راه بردارد. درحالی‌که ایوون کامرون برای اعمال شوک از برق استفاده می‌کرد، وسیله انتخابی فریدمن سیاست‌های اقتصادی بود (همان، ۸۵).



فریدمن در یکی از مقالاتش، به تفصیل به شرح نوشارویی پرداخت که تاکتیک اصلی سرمایه‌داری معاصر محسوب می‌شود. وی نوشت: «به باور من، وظیفه اساسی ما این است که برای سیاست‌های اقتصادی موجود [یعنی سیاست‌های اقتصادی سوسیالیستی یا سیاست‌های مبتنی بر قواعد مکتب اقتصاد کینزی در کشورهای غربی و یا سیاست‌های اقتصادی توسعه‌گرا در کشورهای درحال توسعه] بدیل‌هایی بپروانیم و آن‌ها را حی و حاضر در دسترس نگه داریم، تا زمانی فرا رسد که آنچه از نظر سیاسی، تاکنون ناممکن بود

گذارند. و سوم، دولت‌ها باید تأمین مالی برنامه‌های اجتماعی را به میزان چشمگیری کاهش دهند».

دیدگاه فریدمن، اگرچه در لفافه‌ای از واژگان ریاضیات و علوم بیان می‌شد، ولی دقیقاً با منافع ابرشرکت‌های چندملیتی منطبق بود که، به اقتضای طبیعتشان، تشنه بازارهای عظیم عاری از مقررات بودند. در مرحله نخست گسترش سرمایه‌داری، استعمار -با کشف کدایی سرزمین‌های جدید و تصرف اراضی بومیان بدون پرداخت هیچ‌گونه وجهی و سپس استخراج ثروت‌های آن اراضی بدون پرداخت توانی به ساکنان محلی- امکان بروز این نوع رشد آزمندانه را فراهم کرد. جنگ فریدمن علیه «دولت رفاه» و «دولت بزرگ» سرچشمه تازه‌ای از ثروت‌های سریع‌الحصول و بادآورده را نوید می‌داد. تفاوت آن با مرحله نخست گسترش سرمایه‌داری در این بود که در جنگ نئولیبرال‌ها، به‌عوض فتح سرزمینی جدید، دولت خود سرحدی جدید بود که باید فتح می‌شد، و خدمات عمومی و دارایی‌هایش به بهایی بسیار کمتر از آن‌چه می‌ارزید به حراج گذاشته می‌شد (کلاین، ۱۳۹۸: ۹۶). برای گشودن این مسیر طرحی به ذهن فریدمن رسید؛ ایالات متحده مخارج اعزام دانشجویان برای تحصیل در رشته اقتصاد را در جایی که تقریباً همه می‌دانستند هارترین مدرسه ضد «صورتی» جهان است -یعنی دانشگاه شیکاگو- تأمین می‌کرد. بر اساس این پروژه که در سال ۱۹۵۶ رسماً راه‌اندازی شد، بین سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۷۰، یکصد دانشجوی شیلیایی تحصیلات عالی خود را در دانشگاه شیکاگو دنبال کردند. شهریه دانشگاهی و هزینه‌های آنان را دولت و برخی از بنیادهای ایالات متحده پرداخت می‌کردند. در سال ۱۹۶۵، این برنامه گسترش یافت تا دانشجویانی از سراسر آمریکای لاتین را نیز پوشش دهد، به‌ویژه تعداد زیادی دانشجویان از کشورهای آرژانتین، برزیل و مکزیک را. گسترش این برنامه آموزشی از طریق بورس‌های اهدایی «بنیاد فورد» تأمین مالی می‌شد و به ایجاد «مرکز مطالعات اقتصادی آمریکای لاتین» در دانشگاه شیکاگو انجامید (همان، ۱۰۱-۱۰۰).

مأموریت فریدمن، مثل مأموریت ایوون کامرون، روان‌پزشک، که برای شوک‌درمانی افراد، آزمایشگاه شکنجه راه‌انداخته

از این منابع عظیم مالی به‌دست آورده‌اند، است (شاگری، ۱۴۰۴: ۴۸۱ به نقل از صمصامی).

۲) محسن زنگنه عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس یازدهم و رئیس کمیسیون اصلاح ساختار بودجه در آذرماه ۱۳۹۹ اظهار داشت: «بودجه امسال ۲۰۰۰ هزار میلیارد تومان است؛ ۵۷۰ هزار میلیارد تومان بودجه عمومی دولت است و بقیه بودجه شرکت‌های دولتی. تقریباً ۱۴۵۰ هزار میلیارد تومان بودجه شرکت‌های دولتی است و هیچ نظارتی بر این بخش نیست، یعنی همهٔ دعوای ما در مجلس و دولت سر یک چهارم بودجه است و سر سه چهارم بودجه که متعلق به شرکت‌های دولتی است، اصلاً ما نظارتی نداریم. در آن ۱۴۵۰ هزار میلیارد تومان، ۸۵ درصدش مال پنج شرکت است... یکی از شرکت‌های ملی نفت ایران است. ۹۰۰ هزار میلیارد تومان بودجه شرکت نفت است. هیچ کس در این کشور به شما نخواهد گفت که درآمد شرکت ملی نفت چقدر است...» (شاگری، ۱۴۰۴: ۴۸۲).

۳) افزایش نرخ ارز هم انتظارات تورمی و هم قیمت مواد اولیه، کالاهای واسطه‌ای و کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای اساسی را به شدت افزایش می‌دهد. این‌ها همگی عامل انتقال به سمت چپ و بالای منحنی عرضهٔ کل هستند. البته افزایش نرخ ارز و به دنبال آن افزایش کم‌سابقهٔ قیمت‌ها موجب انفعال گستردهٔ پولی و بنابراین افزایش منفعلانهٔ پول و نقدینگی می‌شود... (شاگری، ۱۴۰۴: ۴۸۶).

جدول شماره یک: روند رشد اقتصادی و نرخ تورم طی سال‌های مرتبط با شوک‌های ارزی

سال	۱۳۹۱	۱۳۹۲	۱۳۹۳	۱۳۹۴	۱۳۹۵	۱۳۹۶	۱۳۹۷	۱۳۹۸
نرخ رشد	۷/۱	۶/۰	۲/۹۵	۴/۳	-۷/۸۶	-۵/۴	-۵/۶	۰/۹۹
نرخ تورم	۳	۳۵	۶۹	۲۱/۴۷	۳/۵	۲/۶۱	۷/۴۸	۲۶/۴

منبع: بانک مرکزی جمهوری اسلامی و مرکز آمار ایران

به‌لحاظ سیاسی، دیگر /جتناب‌ناپذیر شود». فریدمن و پیروانش سه دهه دست‌اندرکار کامل کردن این راهبرد بودند: نشستن در انتظار بحرانی عمده؛ سپس به حراج نهادن و فروش اجزای دولت به بازیگران بخش خصوصی، درحالی‌که شهروندان هنوز از شوک دچار سرگیجه هستند؛ و آنگاه دائمی کردن اصلاحات کذایی با سرعت هرچه تمام‌تر. این استاد دانشگاه شیکاگو در انتظار بحران‌ها و فجایع، ایده‌های بازار آزاد را انبار می‌کردند. وی سفت و سخت معتقد بود که آنگاه که بحرانی فرارسد، فوق‌العاده مهم است که اقدامی عاجل صورت گیرد، و پیش از آن که جامعهٔ بحران‌زده بار دیگر به وضعیت قبل از بحران برگردد، تغییری سریع و غیرقابل بازگشت بر جامعه مزبور تحمیل شود. این توصیه بیان دیگری از توصیهٔ ماکیاوولی بود که «صدمات را باید سریع و ضربتی وارد کرد» (همان، ۲۲-۲۱).

اما سوال این است که چرا فریدمن پیشنهاد می‌کند که باید مترصد فرصتی برای اعمال نسخه‌های سیاستی نئولیبرال و شوک درمانی بود؟! همان‌طور که از مباحث نائومی کلاین هم برمی‌آید، درست همان‌طور که برای اشغال کشوری برخلاف عزم و ارادهٔ مردمش راهی صلح‌جویانه وجود ندارد، برای ربودن ضروریات یک زندگی آبرومندانه از میلیون‌ها شهروند [در قالب سیاست‌های شوک‌درمانی] نیز راهی مسالمت‌آمیز موجود نیست. و این همان کاری است که برویچه‌های شیکاگو به انجامش عزم جزم کرده‌اند. و این سوال عمیق‌تری را مطرح می‌کند: آیا ایدئولوژی نئولیبرالیسم ذاتاً خوشنوت‌بار است؟ و آیا اهداف نئولیبرالیسم دارای چنان ویژگی‌هایی است که چرخه‌ای از پاک‌سازی‌های سیاسی بی‌رحمانه و، متعاقب آن، عملیات تطهیر «حقوق بشر»ی را می‌طلبد؟

۴- روایتی مختصر و انتقادی از دوران تعدیل ساختاری در ایران

۱) حدود ۵۰ درصد از کل تسهیلات بانکی توسط ۰/۸ درصد و ۵۰ درصد دیگر توسط ۹۹/۲ درصد افراد دریافت شده است. حدود ۲۰ درصد کل ماندهٔ تسهیلات به صورت معوقه در دست افراد خاص و قدرت اقتصادی، که این افراد

است. سود سپرده‌ای که بدون زحمت و ریسک پرداخت می‌شود به اعتبار نابرابری‌های فاجعه‌آمیزی که در توزیع سپرده‌ها وجود دارد یک علامت خطر بسیار وحشتناک از نظر شیوع شکنندگی‌آورترین گزینه‌های نابرابری‌های ناموجه و فاسد را هم در ایران به نمایش می‌گذارد. خود دولت در گزارش رسمی که به ملت داده می‌گوید ۷۵ درصد جمعیت ایران برای بقاء خودشان نیاز به خدمات حمایتی و پشتیبانی دارند. پس هیولایی که برخورداری بی‌ضابطه بدون ریسک و زحمت را مهیا کرده در دست یک گروه جمعیتی بسیار اندک است.

(۷) بر اساس داده‌های رسمی بانک مرکزی، نرخ رشد اقتصادی در سال ۱۳۹۷ منفی ۴.۹ درصد بوده، نرخ رشد ارزش‌افزوده بخش صنعت معادل منفی ۹.۶ درصد است.

(۸) بانک مرکزی می‌گوید در حالی که در سال ۱۳۹۸ نرخ تورم به ۴۱.۲ درصد رسیده شاخص هزینه‌های تولیدکننده از مرز ۶۱.۵ درصد گذشته است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، بخش اعظم سیاست‌های دولت آقای روحانی، این بوده است که خردکننده‌ترین و فاجعه‌سازترین فشارها را به هزینه‌های تولید صنعتی در ایران تحمیل کند. از یک سو با شکاف وحشتناک نسبت به خانوارها، شاخص هزینه‌های تولیدکننده از نرخ تورم رسماً اعلام شده تقریباً ۵۰ درصد بیشتر است، از سوی دیگر در نظام مالیات‌گیری به کسانی که پول‌های مفت درمی‌آورند معافیت داده می‌شود. مالیاتی که از تولید صنعتی با همه اما و اگرهایی که در کیفیت آن در شرایط کنونی وجود دارد گرفته می‌شود نزدیک به ۴ برابر سهم آنها از تولید ناخالص داخلی است.

(۹) در دوره ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ یعنی در دوره‌ای که بخش اعظم نفت بشکه‌ای بالای صد دلار قیمت داشت و ما تحریم هم نبودیم و کرونا هم نیامده بود، بالغ بر ۶۲۰ میلیارد دلار به اقتصاد تزریق شد. کارنامه‌ای که در دوره آقای احمدی‌نژاد قبل از بازگشت بحران‌ها رقم خورد عبارت بود از: بی‌سابقه‌ترین صنعت‌زدایی در تاریخ اقتصادی ایران، بی‌سابقه‌ترین سطح فساد تجربه شده که بر اساس گزارش‌های بین‌المللی ۸۰ رتبه به سمت فاسدترین

(۴) دولت آقای روحانی در عصر تورم‌های اندک، ما را با ابعاد نگران‌کننده‌ای از تورم دو رقمی روبه‌رو کرد. وقتی نرخ‌های تورم را در طبقه‌بندی‌هایی که بانک جهانی اعلام کرده در دوره ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۹ نگاه می‌کنیم میانگین نرخ تورم در ایران در این پنج سال بالغ بر ۸ برابر نرخ تورم در میانگین جهانی بوده است. در این دوره نرخ تورم در ایران نزدیک به ۱۱ برابر میانگین نرخ تورم در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا است. شاخص بسیار تکان‌دهنده‌تر در این زمینه این است که در طبقه‌بندی بانک جهانی گروهی تحت عنوان گروه کشورهای شکننده و درگیر جنگ قرار دارند. در فاصله سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵ میانگین تورم ایران ۷ برابر این کشورها بوده است. از آن تکان‌دهنده‌تر در طبقه‌بندی که بانک جهانی دارد کشورهایی به شدت فقیر و بدهکار خارجی است، میانگین نرخ تورم در ایران طی پنج ساله مزبور بالغ بر ۴ برابر میانگین نرخ تورم در این کشورها بوده است.

(۵) در خصوص ائتلاف منابع عمومی، چیزی بالغ بر ۴۰۰ میلیارد دلار صرف تلاش برای کنترل نرخ ارزی شده است که در دوران تعدیل ساختاری (دوره‌ای که با تزریق این همه دلار به بازار تلاش داشتند نوسان نرخ ارز را کنترل کنند) ۲۱ هزار برابر شده است. ۱۵۰ میلیارد دلار ضرر پروژه‌های عمرانی مازاد به همراه تبعات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن، مورد دیگری از ائتلاف منابع در دهه‌های گذشته است. انباشت بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار در خانه‌های خالی، که با هدف سوداگری ساخته شده‌اند، نمونه دیگری از ائتلاف منابع است.

(۶) در سال ۱۳۹۷ رانت ناشی از سیاست‌های فسادزا و رانت اقتصادی دولت از رانت ناشی از خام‌فروشی نفت فراتر رفته است. در سال ۱۳۹۸ نیز کل سرمایه‌گذاری‌هایی که در اقتصاد ایران صورت گرفته حتی قادر به جبران استهلاکات نبود. معاون اشتغال وزارت کار در سال ۱۳۹۹ هم یک نقطه عطف دیگری را برجسته کرد و آن این‌که، اندازه درآمدهای غیرکاری خانوارها ۶۳ درصد کل عایدات آنها شده است. اندازه سود سپرده‌ای که به سپرده‌های بلندمدت پرداخته می‌شود، از مرز ۱۸ درصد تولید ناخالص داخلی گذشته و این یکی از مصداق‌های فاجعه‌آمیز درآمدهای غیرکاری بوده

جوان تلف می‌شود و هدر می‌رود. گروه‌های رانتی، ربوی و خام‌فروش، البته اگر دوراندیش باشند، می‌توانند عایدی و منافع خود را نه با به فلاکت کشاندن جامعه و تزریق عدم قطعیت و نااطمینانی‌های اجتماعی و سیاسی که شاید دامن‌گیر آن‌ها هم شود، بلکه با طراحی یک بازی برد-برد و استقرار و تعمیق مناسبات صنعت ساخت‌فناور و به‌کارگیری نیروی انسانی و فکری بیکاران‌پیمایی کنند. در گذار به این مسیر، موانعی وجود دارد که باید برداشته شود. به‌لحاظ نظری، ایده کلاسیک و نئوکلاسیک (نظام آموزش رسمی غالب اقتصاد در ایران) که فقر و فلاکت طبقات پایین را محصول کم‌کاری و سست‌کاری خود فقرا می‌داند نه قاعدتاً محصول سیاست‌های سوء دولت‌ها، باید با رویکردهای نظری بدیل و نزدیک به‌واقع جایگزین شود. رویکردهای نظری توضیح‌دهنده واقعیت می‌توانند به‌عنوان پایه نظری پژوهش‌های اقتصادی، تبیین و تجویزهای بهتری برای برون‌رفت از وضعیت موجود ارائه دهند. الزام دیگر این است که طبقه ثروتمند جامعه، به‌ویژه طیف رانت‌جو، ربوی، دلال و خام‌فروش فرادست، از توهّم زن خوب و صندلی استبداد شایستگی پایین بیایند و با نگاه از بالا به پایین، منزجرکننده به‌نظر نرسند. هیچ کس نمی‌خواهد تحقیر شود اما آموزه شایسته‌سالارانه، نمکی روی زخم است. این باور که سرنوشت شما در دستان خودتان است «اگر تلاش کنید به آنچه دوست دارید خواهید رسید» شمشیری دولبه است که یک لبه‌اش الهام‌بخش و لبه دیگرش مضموم است. این ایده، برندگان رانتی، ربوی و دلالان را تقدیر کرده و بازندگان مناسبات بازارگرایی افراطی را خوار می‌کند. برای آن‌هایی که نمی‌تواند شغلی پیدا کند یا درآمدش کفاف زندگی‌اش را نمی‌دهد، فرار از این اندیشه مأیوس‌کننده که شکست‌شان تقصیر خودشان است، و استعداد و زمینه مناسب برای پیشرفت را ندارند، کاری دشوار خواهد بود. سیاست خوار شمردن جمعیت روزافزون فقرا، که هم از سوی رسانه و هم توسط صاحبان ثروت و قدرت به کمک برخی از نئوکلاسیک‌های وطنی اجرا و ترویج داده می‌شود، بستری برای خسونت و آشوب‌های شهری و اجتماعی بوده است که در نمونه دی‌ماه ۱۴۰۴ و ده‌ها نمونه قبل‌تر دیده‌ایم. تمهید

کشورهای دنیا سقوط داشتیم، شاخص فلاکت به ۲ برابر ماه‌های ابتدایی به سرکار آمدن رسید، و غیره.

(۱۰) از زمان خصوصی‌سازی بانک‌ها، به‌ویژه از ۱۳۸۵ به بعد، سهم فعالان تولید صنعتی و سهم فعالان تولید کشاورزی از کل مانده تسهیلات به کمتر از ۵۰ درصد رسیده ولی سهم خدمات بازرگانی جهش نزدیک به ۲ برابری پیدا کرده است. این مناسبات بایسته شرایط نیست. عین این مسئله در مورد سیاست‌های مالیات‌گیری دولت هم موضوعیت دارد (مومنی، مجموعه سخنرانی‌ها در موسسه دین و اقتصاد).

(۱۱) در فاصله سال‌های ۱۳۹۷ تا پایان ۱۳۹۹ حدود ۲۰ درصد از کیک تولید ناخالص ملی کاسته شده و قدرت خرید عامه مردم به کمتر از ثلث کاهش یافته است. البته عزیزان همه را به تحریم‌ها ربط و منتسب می‌کنند! در حالی که مابه‌التفات این ۸۰ درصد کیک GDP قبلی و ۳۰ درصد (قدرت خرید مردم) به نوعی در یک بازی با جمع صفر از عامه مردم گرفته شده و به دو سه میلیون برنده عمدتاً نامولد و رانت‌جو اختصاص داده شده است و این جابه‌جایی شرم‌آور را به تحریم‌ها منتسب می‌کنند. جابه‌جایی غارت‌گونه و بی‌سابقه درآمد و تصاحب ثروت و قدرت خرید مردم توسط عوامل ذینفع و نامولد چه ارتباطی منطقی و ضروری با تحریم دارد؟ آیا اقتضای تحریم این است که دو سوم قدرت خرید ۷۰ میلیون از مردم را بگیریم و به چند میلیون عامل ذی‌نفع و نامولد بدهیم؟ (شاکری، ۱۴۰۱).

۵- نتیجه‌گیری و پیشنهادات

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، به اسم سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران، با اتخاذ برنامه تعدیل اقتصادی در ۳۷ سال گذشته، اقتصاد و جامعه‌ای را خلق کرده‌ایم که در آن ثروت و دارایی زیاد با رانت‌جویی، گاهی اوقات با انتقال مستقیم پول از مردم به ثروتمندان، اغلب از طریق قوانین (که امکان می‌دهد ثروتمندان رانت را از بقیه جامعه با قدرت جمع کنند) و دیگر اشکال بهره‌کشی و استثمار جمع‌آوری می‌شود.

در شرایط «رکود تورمی» برآمده از سیاست تعدیل اقتصادی، توانمندی‌های عده زیادی از طبقات پایین جامعه و قشر

اعتراضات متعدد و به‌ویژه در اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد به خشونت و آشوب اجتماعی و سیاسی راه می‌گشاید. در جامعه رانتی و ربوی ایران که به اسم مناسبات بازاری برخی گروه‌ها و افراد ره هزار ساله را یک شبه می‌پیمایند، این باور شایسته‌سالارانه که مردم مستحق هر امکاناتی را دارند که بازار به‌خاطر استعداد آن‌ها نثارشان می‌کند، پروژه همبستگی و انسجام اجتماعی را تقریباً غیرممکن می‌کند. پس چرا افراد موفق باید چیزی به اعضای کم‌برخوردار جامعه بدهکار باشند؟ پاسخ به این سوال به تصدیق این موضوع بستگی دارد که ما موجوداتی خودساخته و خودکفا نیستیم؛ حضور در جامعه‌ای که به استعدادهای ما پاداش می‌دهد از خوش‌اقبالی ما است، پس نباید طلبکار باشیم. باور به شانس بودن قرعه ما در زندگی، حس تواضع را در ما ایجاد می‌کند به‌ویژه اگر بپذیریم که مناسبات رانتی و ربوی و سوداگرانه و نظم دسترسی محدود به این مناسبات صاحبان زر و زور را به اینجا رسانده است. چنین تواضعی نقطه آغاز روی گرداندن از اخلاق بی‌رحمانه موفقیت است که میان ما جدایی انداخته است. همین پا گذاشتن روی استبداد شایستگی است که ما را به‌سوی یک زندگی عمومی کمتر خصمانه و بیشتر بخشنده رهنمون می‌شود. راه پیش‌گیری از حوادثی شبیه حوادث دی‌ماه ۱۴۰۴ همین است.

در بخش‌های قبلی توضیح داده شد که بیشتر دارایی ثروتمندان در چارچوب سیاست‌های تعدیل اقتصادی و شوک‌درمانی چگونه به دست می‌آید. کم‌وبیش از رانت‌جویی و قواعد بازی برد-باختی که به اسم مناسبات بازار و به نفع طبقات قدرت و ثروت به جامعه تحمیل می‌کنند. برای جلوگیری از زیاده‌خواهی طبقات قدرت و ثروت، یکی از راه‌ها ایجاد شفافیت در خصوص نظام بانکی است - خلق پول از هیچ. این که بانک‌های خصوصی با چه ادعایی در اواخر دهه ۱۳۷۰ شکل گرفت و متعاقباً به کدام سمت رفت؛ مالکان بانک‌ها چه کسانی هستند. این که سپرده‌های مردم بنا به رسالت بانکداری باید کجا تجمع و سرمایه‌گذاری شود و در کجا سرمایه‌گذاری می‌شود؛ این که اساساً باید این همه شعبات روزافزون و قارچ‌گونه بانکی باید داشته باشیم یا سامان‌دادن به امور اقتصاد و صنعت و کشاورزی کشور الزام

دیگر در این خصوص مربوط به تأمین الزامات رفاهی فقرا است. اگر صاحبان ثروت و قدرت به این نتیجه رسیدند که در چارچوب نگاه دوراندیشانه‌ای که هم مصالح بلندمدت آن‌ها را ضمانت کند و هم به جامعه هم‌نوع خدمت کند عمل کنند، باید بستر تحرک اجتماعی را برای قشر زحمت‌کش اما بی‌نصیب فراهم کنند. تحرک اجتماعی عموماً در جوامعی امکان دارد که برابری در آن بیشتر باشد. توانایی ترقی کردن در ایران، بیشتر از این که به انگیزه فرار از چنگال فقر بستگی داشته باشد به دسترسی به تحصیلات، مراقبت‌های پزشکی به فرصت‌های شغلی که صنعت ساخت فناوری می‌تواند در اختیارش قرار دهد و سایر منابعی که همگان را برای موفقیت در جهان کار موفق می‌کند بستگی دارد. سرمایه‌گذاری بر روی آموزش و فناوری و زیرساخت‌های جامعه و برگرداندن شأن کار و تضمین شغل آبرومندانه و تأمین امنیت بیش‌تر برای شهروندان معمولی به اقتصادی پویاتر و کاراتر خواهد انجامید.

رفاه اجتماعی وابسته به انسجام و همبستگی است. اما انسان اقتصادی تک‌ساحتی نئوکلاسیکی، در مقابل این همبستگی و انسجام و ثبات اجتماعی قرار دارد. رفاه اجتماعی صرفاً حکایت از وجود فرصتی برای بالا رفتن ندارد، بلکه دال بر وجود سطح بالایی از فرهنگ عمومی و احساسی قوی از منافع مشترک جمعی است. علی‌رغم این، ۳۷ سال اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی و شوک‌درمانی شکست‌خورده به نابرابری درآمد و ثروت و دارایی منجر شده و بنیان فردگرایی آن که در فرهنگ جامعه رسوخ کرده است، هر کدام از افراد جامعه را به جهات مختلفی سوق داده است. افراد ثروتمند و افراد کم‌برخوردار به ندرت در طول روز بایکدیگر روبرو می‌شوند؛ محل کار، محل زندگی، محل خرید، و محل بازی هر کدام از آن‌ها متفاوت است و فرزندان‌شان هم به مدارس متفاوتی می‌روند؛ و بعد از این دستگاه مرتب‌سازی و گزینش نظام شایسته‌سالاری کارش را انجام می‌دهد، آن‌هایی که در رأس هستند به‌سختی می‌توانند از این اندیشه که آن‌ها لایق موفقیت خود هستند و آن‌هایی که در کف هستند هم شایسته جایگاه دون خود هستند، دست بکشند. چشم‌انداز این باور همان‌طور که در

پویایی‌های ثروت هم در طبقات فرودست و هم در طبقات بالای جامعه با سیاست‌های دولت تحت تأثیر قرار می‌گیرند. در بلندمدت، مشوق‌های دولتی برای تشویق فقرا به پس‌انداز می‌تواند به جامعه عادل‌تر، با امنیت و فرصت‌های برابرتر کمک کند و کسر بیش‌تری از ثروت کشور را برای طبقات فرودست و متوسط سوق دهد.

برنامه پزشکی و سلامت و بهداشت باید طراحی مجدد و مناسب شود. بیماری و از دست دادن شغل دو مانع مهم برای افراد در دستیابی به آرزوهای اقتصادی هستند. به‌علاوه در سایه سیاست شوک‌درمانی، سهم عمده‌ای از جامعه به‌خاطر هزینه‌های سرسام‌آور بیمارستان‌ها، به زیر خط فقر می‌افتند. ترکیب این‌ها باهم، معجون مهلکی را می‌سازد که اغلب به ورشکستگی خانوار می‌انجامد و به اعتراضات شهری راه می‌گشاید.

در خصوص تأمین مالی سیاست‌های فناورانه هم لازم به یادآوری است که، سیاست‌های مالیاتی بر تصمیمات بنگاه‌ها جهت سرمایه‌گذاری در فناوری‌های جدید تولیدی اثر می‌گذارند. در اقتصاد ایران نرخ‌های مالیاتی موثر بر نیروی کار و کارمندان و تولیدکنندگان مولد به‌شدت بیشتر از مالیات بر نامولدها، خام‌فروش‌ها و دلالان و ربوی‌ها است؛ امری که موجب سرمایه‌گذاری‌های کاهنده در نیروی کار مولد و فناوری‌ها می‌شود. اخذ مالیات‌های کمتر از تولیدکنندگان مولد و نیروی کار جهت تشویق به خلق مشاغل خوب و برعکس، مالیات‌های بالاتر از مناسبات ربوی، رانتی‌معدنی‌ها، خام‌فروشان و نیز قطع چندین لایه رانتی که دولت از جیب مردم به این طیف می‌دهد، و نیز مالیات بر کربن به منظور کاهش استفاده از سوخت‌های فسیلی، دستورالعمل‌هایی خردمندانه برای آتیه مشاغل خوب و یک محیط‌زیست بهتر و فناوری پایدار و مفید به حال اجتماع است.

سیاست‌های مالی، پولی و بودجه‌ای باید برای ایجاد اشتغال و رفع معضل بیکاری به خدمت گرفته شوند. تعمیق تولید و ایجاد شغل مولد باید مهم‌ترین سیاست دولت باشد. چون بر بهزیستی اقتصادی اثر می‌گذارد و مهم‌ترین پیامدها و نتایج را بر توزیع دارد. بیکاری قشر جوان به‌معنی ائتلاف سرمایه عظیم در کشور است و البته تبعات اجتماعی (نابهنجاری‌ها)

می‌کند که هم در تعداد بانک‌ها و هم در مالکیت نظام بانکی تجدید نظر شود.

بذل و بخش دولت به شرکت‌ها و بنگاه‌های رانتی-معدنی در قالب رانت‌های چندلایه، و چشم‌پوشی از بخش قابل توجهی از مالیاتی که باید بپردازند و نیز همراهی با فرصت‌طلبی آن‌ها در خصوص برگشت ندادن عایدی ارزی حاصل از فروش محصولات که با انواع رانت دولتی تولید شده است باید تجدیدنظر شود. تحت شرایطی که با محدودیت‌های بودجه‌ای دست‌به‌گریبان هستیم، این بذل و بخشش‌های مشکوک، چیزی بیشتر از بخشش است؛ زیرا به هزینه‌کرد کم‌تر بر سرمایه‌گذاری‌های عمومی منجر می‌شود و بیکاری را تعمیق می‌کند. آیا پیامد این سوء مدیریت اقتصادی، تشدید اعتراضات مردم نیست؟

با توجه به این‌که در تجربه شوک‌درمانی امریکای لاتین و آفریقا، و آشوب‌های اجتماعی متعاقب آن، چیزی حدود ۶ الی ۷ درصد تولید ناخالص داخلی این کشورها صرف امور نظامی‌گری و خواباندن اعتراضات مردمی شد؛ پرهیز از سیاست تعدیل اقتصادی و شوک‌درمانی در ایران (در غیاب تمهید الزامات)، از این محل هم می‌تواند از هدررفت بودجه عمومی ممانعت کند و زمینه سرمایه‌گذاری در صنعت و کشاورزی و خدمات مفید به حال صنعت و توسعه اشتغال را فراهم کند.

اگر بخواهیم هزینه‌های سرمایه‌گذاری عمومی و نیازمندی‌های مردم را تأمین کنیم باید به طبقات فرودست و متوسط کمک نماییم، فرصت‌های موجود برای طیف‌های مختلف جامعه را تضمین نماییم، مالیات‌های تصاعدی بر ثروت‌های بادآورده وضع کنیم و از آن مهم‌تر جلوی فرار مالیاتی قشری که در دولت نفوذ دارند را بگیریم و نیز از دادن رانت به بنگاه‌های رانتی-معدنی و فولاد و پتروشیمی و... پرهیز کنیم.

به‌جای این‌که با منطق اشتباه جذب نقدینگی مردم (نقدینگی دست مردم عادی نیست) شوک‌درمانی راه بیندازیم و دست در جیب مردم کنیم و با تورم لجام‌گسیخته، اندک پس‌اندازهای گذشته مردم را تباه کنیم، باید کاری کنیم که مردم عادی بتوانند پس‌انداز کنند. با این کار

ما با منافع ویژه گرفتار می‌شوند. ما دست‌کم به قدرت‌ها و نیروهای خنثی‌کننده نیاز داریم. تمام نهادها و مراکز انسانی جایز‌الخطا و دارای معایب خاصی هستند. هیچ کس معتقد نیست چون شرکت‌ها (به ویژه غیرمولدها) کارگران را استثمار می‌کنند یا به محیط‌زیست آسیب وارد می‌کنند یا اقدامات ضد رقابتی انجام می‌دهند باید نابود شوند؛ بلکه خطرات را باید شناسایی کنیم، مقرراتی را اعمال کنیم، تلاش کنیم رفتارها تغییر کند. با اینکه شاید کاملاً موفق نشویم اما این اقدامات اصلاحی کمک بزرگی برای بهبود رفتارها و شرایط مان خواهد کرد.

رشد مبتنی بر سرمایه‌گذاری عمومی باید در دستور کار قرار گیرد. رویکرد توسعه تقسیم پول از بالا به پایین، یارانه‌ها و کمک‌های معیشتی و امثالهم، آن قدر که باید، کارایی ندارند. رشد اقتصادی در این فضا برای همه منفعت نخواهد داشت، اما اگر رشد اقتصادی منابعی را فراهم آورد که با آن غامض‌ترین مشکلات جامعه از جمله مشکلات ناشی از بیکاری و فقر حل گردد، کارا خواهد بود. مشکل تقاضا، مشکل اقتصاد ایران است اما این مشکل باید با تضمین اشتغال برای جامعه و ارتقای قدرت خرید مردم رفع شود نه با سیاست‌هایی که در دهه‌های گذشته دنبال کرده‌ایم.

نوآوری و سرمایه‌گذاری‌های آینده باید به جای صرفه‌جویی در نیروی کار (خودکارسازی افراطی) به سمت صرفه‌جویی در منابع هدایت شوند. اصلاح سیاست مالیاتی در این خصوص جهت‌دهنده است. همچنین باید ظرفیت و توانمندی دولت را ارتقاء دهیم تا بتواند در قالب دولتی کارآفرین، نوآوری و فناوری را در اقتصاد رونق دهد و البته باید سهم عملکردی خود از بازده‌ها را هم جمع‌آوری کرده و با جریان اندازی دوباره آن منابع در تحقیق و توسعه و علوم پایه، مسیر نوآوری و فناوری را تضمین کند.

در طی سال‌های ۱۳۷۳ تاکنون، در شش هفت نوبت مردم وسیعی به خیابان آمده‌اند تا نسبت به شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ستم‌دیده اعتراض کنند. آن‌هایی که به پا خاستند می‌گویند که «یک جای کار غلط است» و خواهان تغییر هستند. درک عمومی وجود دارد که به دلایل متعدد نظام اقتصادی و سیاسی با شکست مواجه شده و این

و سیاسی (تنش‌ها و آشوب‌های اعتراضی) با خود دارد. در این خصوص گذار از نگاه‌های نئوکلاسیکی، و بسترسازی برای ایجاد یک بانک مرکزی پاسخ‌گوتر و متعهدتر و تغییر نگاه از تأکید بیش از حد بر تورم به تمرکز بیشتر بر اشتغال، رشد و ثبات اقتصادی چاره‌ساز است. همچنین تجارت و بازرگانی باید در خدمت تولید و اشتغال باشد. متأسفانه در ایران امروز، دلالتی واردات و صادرات مضر به حال تولید، و قاچاق نظام‌یافته کالاهای قابل تولید در داخل، زمینه‌ای برای تعمیق بیکاری فراهم کرده است. باید دقت داشت که اگر صادرات ایجاد شغل می‌کند پس واردات (مضر به حال تولید) به نابودی صنعت و شغل می‌انجامد. از این منظر، در غیاب الزامات نرم‌افزاری، سخت‌افزاری و نهادی و دیگر الزامات، سیاست شوک‌درمانی و کاهش ارزش پول ملی، به جای این‌که به رونق صادرات منجر شود به واردات گسترده کالاهای تجملی برای صاحبان ثروت و قدرت و نیز به واردات مواد اولیه و واسطه‌ای با نرخ ارز کمرشکن برای بنگاه‌های صنعتی ایران منجر شده است. لازم به ذکر است که مشخصه مشترک غالب بنگاه‌های اقتصادی در ایران این است که بالای ۷۰ درصد مواد اولیه و واسطه‌ای آن‌ها وارداتی است و همراه با افزایش نرخ ارز و کاهش ارزش پول ملی، مسیر ورشکستگی این بنگاه‌ها به خاطر هزینه‌های سرسام‌آور واردات مواد واسطه و اولیه، گشوده می‌شود و بحران بیکاری تعمیق می‌شود. و این همه بستری برای اعتراض به نان و شأن مردم است که سیاست تعدیل ساختاری آن را بر باد داده است.

حمایت از کارگران و شهروندان یک اقدام جمعی است. قوانین بازی بر قدرت چانه‌زنی گروه‌ها اثر می‌گذارد. ما قوانینی برای بازی تدوین کرده‌ایم که قدرت چانه‌زنی کارگران را در مقابل سرمایه ضعیف می‌کند. در نتیجه کارگران ضرر کرده‌اند. گرانی و کم‌یابی شغل، به رقابت برای کسب شغل منجر شده است و در این رقابت کارگران شکست می‌خورند و صاحبان سرمایه پیروز می‌شوند. ایجاد و حفظ نوعی جامعه و دولت که به همه مردم خدمت کند (همراه با اصول عادلانه و بازی جوانمردانه و فرصت برابر و حتی ورای فرصت برابر) به‌خودی خود اتفاق نمی‌افتد. بلاخره، کسی باید به آن توجه کند، وگرنه دولت و نهادهای

سیاست‌های پولی و اقتصاد کلان، که منجر به نرخ بیکاری بالاتر و دستمزدهای کم‌تر برای شهروندان معمولی شدند مهم‌ترین عامل نابرابری در جامعه امروزی هستند. به‌رغم این، طیف مدافع این سیاست‌ها، از تغییر افکار خود اکراه داشته‌اند. آن‌ها ادعا می‌کنند که نظریه درست بود فقط، نقص‌های اندکی در اجرا وجود داشت. اما در حقیقت، الگوهای اقتصاد کلان و سیاست‌های پولی متعارف، توجه بسیار اندکی به موضوع نابرابری و عواقب سیاست‌ها بر توزیع داشته‌اند این سیاست‌ها که بر اساس الگوهای معیوب طراحی شده، هر دو به پیدایش بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کمک کرده و ناکارآمدی خود را در مقابله با آن به اثبات رسانیده‌اند. مهم‌تر اینکه سیاست‌های اقتصاد کلان در ایجاد سطح بالایی از نابرابری مشارکت داشته است و راه به اعتراضات مردمی گشوده است.

مورد آخر را به نقل از عباس شاکری می‌آوریم: «در سال ۱۳۹۷ مرکز پژوهش‌های مجلس از من برای اظهار نظر در خصوص نرخ ارز کالاهای اساسی دعوت کرد. بعضی از کارشناسان آن سازمان استدلال می‌کردند که الان دلار ۱۲ هزار تومان است فاصله قیمت هر دلار برای کالاهای اساسی بیشتر از ۷ هزار تومان است و این قشرهای ثروتمند هستند که دارند از این یارانه‌ها بیشتر بهره‌مند می‌شوند. آن موقع من عرض کردم که چرا باید تعداد معدودی واردکننده کالاهای اساسی این فساد را مرتکب شود؟ مگر مملکت حساب و کتاب ندارد؟ ما که نباید فساد عده‌ای معدود را که کاملاً قابل شناسایی و ردیابی هستند، مسلم و عادی فرض کنیم و آن را همچون واقعیت بپذیریم و بعد بگوییم نرخ ارز را آزاد کنید تا فساد مرتفع شود. وقتی این افراد آشکارا چنین فساد انجام می‌دهند، این قدرت را هم دارند که وقتی ارزشان را گران کنید آن‌ها هم متعاقباً قیمت کالاهای وارداتی خود را افزایش دهند. راهکار این است که اولاً نباید نرخ‌های نجومی در اقتصاد شکل بگیرد تا بر اساس آن یارانه تعریف شود و اگر به هر دلیل شکل گرفت، باید فساد مربوط به ارز کالاهای اساسی و دارو را از بین برد، نه این که به بهانه فساد نرخ آن‌ها را هم به نرخ نجومی آزاد پرش داد» (شاکری، ۱۴۰۴: ۵۰۳-۵۰۴).

دو نظام از بنیاد غیرمنصفانه هستند. باید دقت داشت که هزینه زیادی بابت نابرابری می‌پردازیم. معترضان خیابانی از یک نظام اقتصادی که پایداری و کارایی کم‌تری داشته و نظام دموکراتیک اوایل انقلاب که به‌خاطر سیاست‌های تعدیل اقتصادی به خطر افتاده است می‌گویند. صحبت کردن از فرصت‌های ارتقای وضعیت در این شرایط توهین حساب می‌شود. در بین نیروهای حاکم بر بازی، سیاست‌ها بازار را شکل داده‌اند و به‌گونه‌ای آن را شکل داده‌اند که به نفع گروه‌های طبقه بالا به هزینه مردم و تولیدکنندگان مولد است. نخبگان اقتصادی به سمت چارچوبی از قانون و سیاست‌گذاری هدایت شده‌اند که آن‌ها را به هزینه مردم منتفع می‌کند، اما این نظام نه تنها کارا نیست منصفانه هم نیست. لذا آن‌چه اعتراض‌کنندگان می‌خواهند شناس استفاده از مهارت‌هایشان، حق برخورداری از کار مناسب و با دستمزد مناسب و یک اقتصاد و جامعه منصفانه‌تر و برخورد با احترام است. همان‌طور که استیگلیتز (۱۳۹۵) هم با برجستن تجربه‌های مختلف نشان داده است، در طرف دیگر این جنگ عقاید، بر سر این که چه نوع جامعه و سیاستی برای اکثریت شهروندان بهترین است، شاهد تلاش‌های مافیای رسانه‌ای دلالان و رانتی و ربوی‌ها، جهت متقاعدکردن افراد و مسئولان به چیزی هستیم که برای سه چهارم درصد افراد بالای جامعه و صاحبان ثروت و قدرت خوب است. تلاش‌هایی که صورت می‌گیرد تا آن‌چه برای افراد بالای جامعه خوب است را برای همه مناسب جلوه دهد. مثلاً، نرخ‌های مالیات کم‌تر برای ثروت، کاهش کسری بودجه و کاهش اندازه دولت. این‌ها غیرتصادفی و تعمدی و برنامه‌ریزی‌شده هستند. اقتصاد کلان و سیاست‌های پولی رایج امروزی (نظام آموزش رسمی غالب علم اقتصاد در ایران) منشأ خود را از آثار اقتصاددان بانفوذ مکتب شیکاگو، میلتون فریدمن، مدافع برجسته به‌اصطلاح اقتصاد بازار آزاد که تأثیرات بیرونی را کم‌اهمیت و نقص و کاستی‌های اطلاعاتی و سایر مسائل مرتبط با بنگاه‌ها را نادیده می‌گرفت، اتخاذ کرده است. دیدگاه فریدمن در مورد بازار آزاد بیش‌تر بر ایمان ایدئولوژیک استوار است تا تحلیل‌های اقتصادی. برای اکثریت مردم، دستمزدها مهم‌ترین منبع درآمدی است.

منابع

- ۱۵) سندل، مایکل، استبداد شایستگی، ترجمه صبا نوروزی، نشر پارسه، چاپ ششم، ۱۴۰۳.
- ۱۶) شاکری، عباس، تاریخ‌نگاری اقتصاد ایران در شش دهه (۱۳۴۰-۱۴۰۰)، نشر نی، چاپ اول، ۱۴۰۴.
- ۱۷) شاکری، عباس، تأملی بر روش‌شناسی در اقتصاد در ایران، فصلنامه اقتصاد و جامعه، شماره ۴۵، ۱۴۰۱.
- ۱۸) عجم‌اغلو، دارون و جانسون، سایمون، قدرت و پیشرفت، ترجمه میرجواد سید حسینی، چاپ دوم، تهران، نشر پارسه، ۱۴۰۲.
- ۱۹) عجم‌اغلو، دارون و جیمز رابینسون، باریک راه آزادی، ترجمه سید علیرضا بهشتی شیرازی و جعفر خیرخواهان، انتشارات روزنه، چاپ سوم، ۱۳۹۹.
- ۲۰) فریدمن، میلتن. (۱۴۰۱). سرمایه‌داری و آزادی. ترجمه غلامرضا رشیدی. چاپ هشتم. تهران. نی.
- ۲۱) کلاین، نائومی، دکترین شوک، ظهور سرمایه‌داری فاجعه‌محور، ترجمه مهرداد شهابی و میر محمود نبوی، نشر اختران، چاپ چهارم، ۱۳۹۸.
- ۲۲) کلاین، نائومی، سرمایه‌داری علیه آب‌وهوا، ترجمه احمد عزیزی، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۹۹.
- ۲۳) مازوکاتو، ماریانا، ارزش همه چیز: ساختن و ستاندن در اقتصاد جهانی، ترجمه به سرپرستی احمد سیف، تهران، انتشارات روزنه، چاپ اول، ۱۴۰۲.
- ۲۴) مومنی، فرشاد و سعید نایب، تحولات تکنولوژی و آینده توسعه ایران، انتشارات نهادگرا، چاپ اول، ۱۳۹۵.
- ۲۵) مومنی، مجموعه سخنرانی‌ها در موسسه دین و اقتصاد.
- ۲۶) مومنی، فرشاد، اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری، انتشارات نقش و نگار، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- ۲۷) نورث، داگلاس، فهم فرایند تحول اقتصادی، ترجمه سعید مهاجرانی و زهرا فرضی‌زاده، نشر نهادگرا، چاپ دوم، ۱۳۹۷.
- ۲۸) وبر، ایزابلا، چین چگونه از شوک‌درمانی گریخت، ترجمه فرزانه چهاربند، نشر نهادگرا، تهران، چاپ اول، ۱۴۰۱.
- ۱) آقین، فلیپ و همکاران، قدرت تخریب خلاق، ترجمه علی حبیبی، انتشارات موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی، چاپ اول، ۱۴۰۱.
- ۲) آلبرتون، رابرت، بگذار آشغال بخورند، ترجمه کیانوش یاسایی، نشر اختران، چاپ سوم، ۱۳۹۸.
- ۳) استیگلیتز، جوزف، مردم، قدرت و منافع، ترجمه ایمان رحمانی، نشر دنیای اقتصاد، چاپ اول، ۱۴۰۴.
- ۴) استیگلیتز، جوزف، علم اقتصاد و جامعه خوب، ترجمه علیرضا بهشتی شیرازی، نشر روزنه، چاپ اول، ۱۴۰۳.
- ۵) استیگلیتز، ژوزف، جهانی سازی و مسائل آن، ترجمه حسن گلریز، انتشارات نی، چاپ سوم، ۱۳۸۴.
- ۶) استیگلیتز، ژوزف، بهای نابرابری، ترجمه محمدرضا فرزین و یکتا اشرفی، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ دوم، ۱۳۹۵.
- ۷) اکرم، سوزان، فساد و دولت، ترجمه منوچهر صبوری، نشر شیرازه، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- ۸) اندروز، مت، پریچت، لنت و وولکاک، مایکل (۱۳۹۹). توسعه به‌مثابه توانمندسازی حکومت: شواهد، تحلیل، عمل. ترجمه جعفر خیرخواهان و مسعود درودی. تهران. انتشارات روزنه. چاپ دوم.
- ۹) بلاکلی، گریس، آنچه مالی‌سازی بر سر اقتصاد آورد، گروه مترجمین، نشر چشمه، چاپ اول، ۱۴۰۰.
- ۱۰) بلانچارد، اولیویه و رودریک، دنی، ترجمه رضا بخشی‌آنی و مجید امیدی، نظر روزنه، چاپ اول، ۱۴۰۱.
- ۱۱) چرنوا، پاولینا، در دفاع از تضمین شغل، ترجمه محسن محمدی ایوانکی و شادی بزرگ، نشر شیرازه، چاپ اول، ۱۴۰۲.
- ۱۲) دیتون، انگس و آنه، کیس، مرگ‌های از سر ناامیدی و آینده سرمایه‌داری، ترجمه فریبا مومنی و فرشاد مومنی، نشر نی، چاپ اول، ۱۴۰۳.
- ۱۳) راغفر، حسین، اقتصاد سیاسی فساد در ایران، فصلنامه اقتصاد و جامعه، شماره ۲۵ و ۲۶، زمستان ۱۳۸۹.
- ۱۴) سن، آمارتیا، توسعه به‌مثابه آزادی، ترجمه محمد سعید نوری نایبی، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۸۵.

۲۹) هایک، فردریک، راه بردگی، ترجمه فریدون تفضلی و حمید پاداش، انتشارات نگاه معاصر، چاپ پنجم، ۱۴۰۱.

30) Streeten, Paul (2000), "What's Wrong with Contemporary Economics?" available at www.vazolini.org.b/seminariosp2000/paulstreeten.pdf



در چارچوب مقاله حاضر، خشونت‌زا بودن برنامه تعدیل ساختاری و شوک‌درمانی در اقتصاد ایران به بحث گذاشته شده است. نویسنده در این یادداشت اذعان می‌کند که برنامه‌های تعدیل ساختاری اساساً رویکرد راه‌حل‌محوری دارند که در آن، مسئله‌محوری و شناخت تشخیصی از مسائل و شرایط محیط بومی فدا می‌شود. و نیز با توجه به این که بنیان فکری-فلسفی برنامه تعدیل بر نظریه اقتصاد نئوکلاسیک بنا شده و غالب مفروضات این نظریه با شرایط موجود اقتصاد و جامعه ایران نامتناسب است، پیامدهای اجرای این برنامه با وعده‌های آن تعارض خواهد داشت؛ به‌خصوص که منافع طیفی خاص، باعث می‌شود که آن نظریه به‌مثابه بزرگ علمی برای غارت اموال عمومی استفاده شود و از برخی ظرفیت‌های محتمل آن نیز استفاده نشود. لذا در کنار مباحث نظری و روش‌شناختی، وقتی در یک اقتصاد رانتی مثل ایران، ظرفیت بوروکراسی و دموکراسی دولت، اجرای این برنامه را پشتیبانی نکند، بستری برای ناکامی اقتصادی و سیاسی و خشونت اجتماعی فراهم خواهد کرد. در این مقاله، در قالب رویکرد مسئله‌محوری و نظریه نهادگرایی جدید، خشونت‌زایی برنامه تعدیل را بر اساس تأثیرات سوئی که این برنامه بر متغیرهای سرنوشت‌ساز مثل، اشتغال و بیکاری، تکنولوژی، خدمات بخش عمومی، بخش مالی، بخش تولید، و امثالهم می‌گذارد بررسی شده است. همچنین به زعم نویسنده، با توجه به زمین‌گیر شدن اقتصاد ایران در دوره ۳۷ سال اجرای برنامه تعدیل ساختاری، پیشنهاد می‌کند که گذار از وضع موجود به وضعیت مطلوب در چارچوب میانی نظری نهادگرایی جدید و تأکید بر مطالعه و مشاهده وضع موجود جامعه ایران و لحاظ کردن اقتضائات، شرایط و مسائل آن صورت گیرد نه با تقلید صرف از برنامه‌ها، سیاست‌ها، طرح‌ها و پروژه‌های اجرا شده در یک بافت دیگر.



نظر رسمی	اظهار نظر رسمی مرکز در موارد ارجاعی از طرف شورای اسلامی شهر یا شهرداری تبریز
دیدگاه	دیدگاه مرکز در موارد جاری شهری و نقد عملکرد و فعالیت‌های شهرداری و سایر دستگاه‌های اجرایی
گزارش تخصصی	گزارش تخصصی مستخرج از کمیته‌ها، گروه‌های کانونی یا نشست‌ها
انتقال دانش	ارسال مطالب گزیده شده یا چکیده مطالب و گزارش‌های سایر مراکز پژوهشی یا نشست‌های خارج از مرکز
یادداشت	اظهار نظر کارشناسی توسط افراد خبره که لزوماً مورد تأیید مرکز نیست
انعکاس	تبیین پیشنهاد، انتظار یا مطالبه کارشناسی یا مردمی
خلاصه مدیریت	خلاصه مدیریتی طرح‌های مطالعاتی انجام شده در مرکز
افکارسنجی	گزارش مستخرج از افکارسنجی عمومی یا موردی
داده‌کاوی	گزارش تولید شده با استفاده از ظرفیت‌های هوش مصنوعی
تجربه مدیریت	گزارش تجربیات حوزه مدیریت شهری سایر شهرهای داخل و خارج کشور یا گزارش تجربه‌نگاری مدیریت شهری
پرسمان	بیان مسئله یا طرح سؤالاتی در خصوص مسائل جاری شهر از مدیریت شهری و درخواست پاسخگویی
شناخت شهر	گزارش شناخت وضع موجود در قالب متن نقشه یا اینفوگرافی
اسناد مرکز	آیین‌نامه‌ها، فرم‌ها، دفترچه‌های راهنما و سایر مستندات مربوط به شیوه فعالیت مرکز